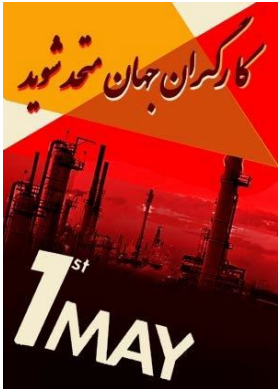




- تراکت نشریه دانشجویی بذر به مناسبت اول ماه می ... 2
- رهایی کارگر در رهایی نوع بشر است! ... 3
- ایران و تداوم بحران جهانی ... 5
- بیانیه جمعی از دانشجویان دانشگاه گیلان ... 6
- اکونومیسم ... 7
- انگیزه ها و روش های نابود کردن جنگل ها در ایران توسط حکومت ... 8
- دولت و جامعه - بخش سوم ... 13
- شعر "بگذارید این وطن دوباره وطن شود" از لنگستون هیوز ... 15



تراکت نشریه دانشجویی بذر به مناسبت اول ماه می

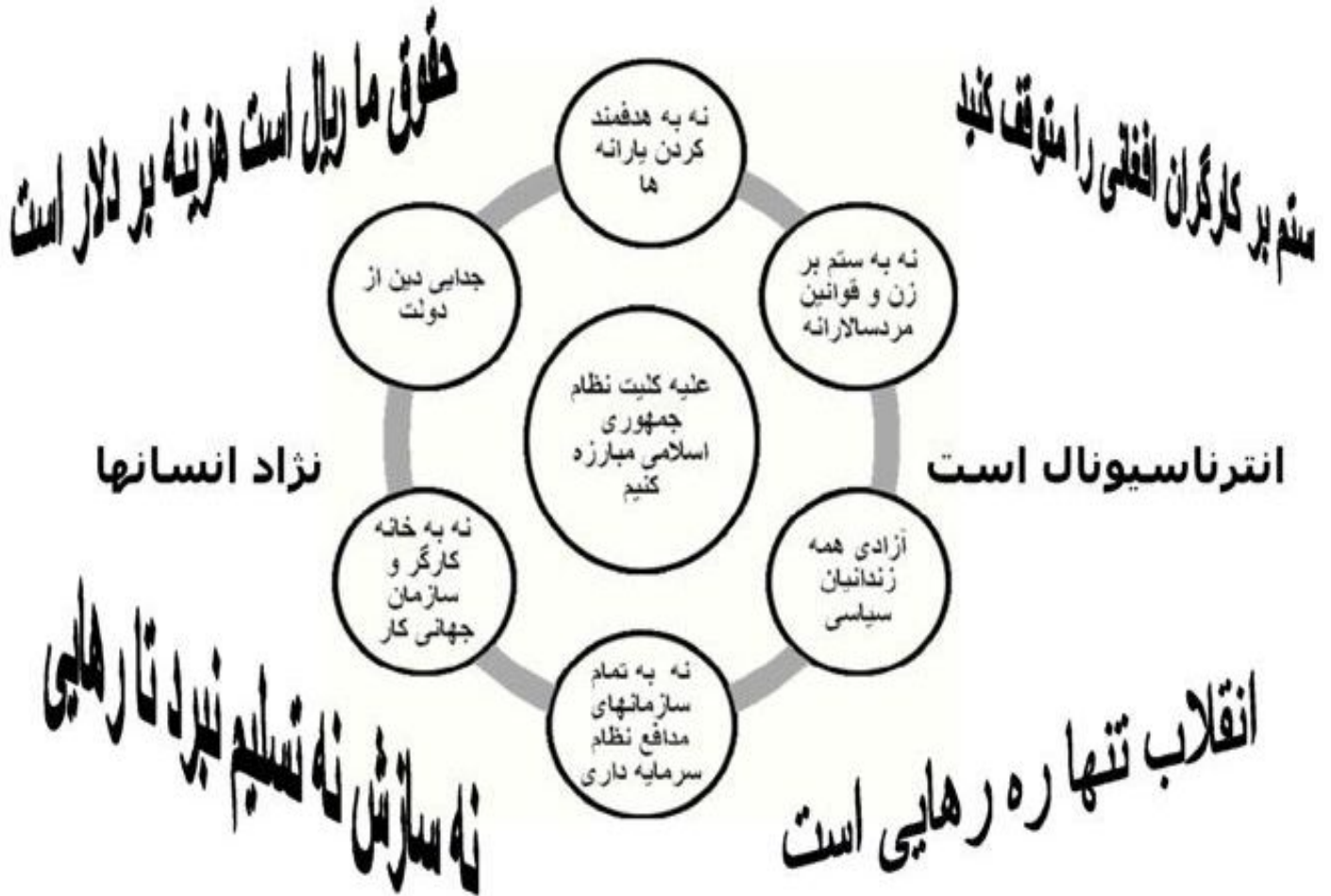
کارگران جهان برای انقلاب به پا خیزید

اول ماه می روز جهانی کارگر گرامی باد

مطالبات اقتصادی چون خواست بیمه بیکاری ، حق اعتصاب ، افزایش دستمزد ، کاهش ساعت کار ، پرداخت حقوق معوقه ، حق داشتن تشکل غیر دولتی ، مزد برابر در مقابل کار برابر برای زن و مرد برای مبارزات طبقه کارگر کافی نیست

آگاهی کمونیستی و کسب قدرت سیاسی رمز رهایی بشریت است

پرولتاریای آگاه برای رهایی کل بشریت حرکت می کند و در این راه است که خود و طبقات تحت ستم را به سمت رهایی سوق می دهد .



بیانیه نشریه دانشجویی بدر به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

رهایی کارگر در رهایی نوع بشر است!



اما چرا این طبقه را به عنوان طبقه ای معرفی می کنیم که رهبری انقلاب با اوست. انقلابی که دگرگون کننده سرمایه داری به عنوان نظام استثمار کننده انسانهاست. انقلاب به معنای واقعی آن، یعنی دگرگونی، موقعیت عینی پرولتاریاست که نیاز به دگرگونی را پدید می آورد، زیرا که منفعت اش در عوض کردن این روابط تولیدی است. پرولتاریا تنها طبقه ای است که تنها خواسته های خود را مطرح نمی کند. بلکه همه جامعه را مد نظر دارد و رهایی اش با رهایی بشریت معنا خواهد داشت.

خواست از میان بردن طبقات جامعه در دورنمای مبارزاتی این طبقه قرار دارد. پرولتاریا طبقه ای است که در پایین ترین سطح تقسیم کار اجتماعی قرار گرفته است. تقسیم کار اجتماعی که بر اساس روابط مالکیت خصوصی شکل گرفته است. دلایل علمی و مادی برای رهبری این طبقه وجود دارد. اما دولتهای مختلف در دنیا نیز به پتانسیلی که در این طبقه موجود است، آگاهند و در نتیجه به شکلهای مختلف سعی در سرکوب این طبقه دارند.

در هر مبارزه ای که علیه دولتهای حاکم صورت می گیرد لزوماً کارگران به عنوان نیروی عمده حضور ندارند. خیزش اخیر در ایران نیز نمونه ملموسی از این مورد بود. مبارزات مردم ایران در بعد از انتخابات اتفاق بسیار مهم و بیسابقه ای در تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی بود. اگر چه تقلب انتخاباتی نقطه شروع مبارزات مردم بود اما واقعیت این است که مسأله عمده ای که در حاکمیت اتفاق افتاده بود و به قبل از انتخابات نیز مربوط می شد، اختلاف در قطب های قدرت طبقه حاکم و چند پاره شدن آنها بود که این امر در کنار پیگیری و جدی بودن مردم بر خواستههایشان به ادامه مبارزات و بالا رفتن کیفیت آن علیرغم سرکوب وحشیانه رژیم کمک می کرد. اما در خیزش اخیر مسأله ای که بسیار بارز بود این بود که بیشتر طبقات میانی جامعه در آن حضور داشتند. حضور طبقات تحتانی کم رنگ بود این کمبود ها دلایل مهم و قابل تأملی دارد که باید به آنها توجه کرد. اولین و مهمترین ضعف این جنبش که به موارد دیگر نیز دامن می زد این بود که قسمتی از حاکمیت در کنار این جنبش بود. در پی همان چند شقه شدن آنها سعی می کردند اپوزیسیون باشند اما در واقع نبودند، چون حرفها، اهداف و خواستههایشان در اساس یکی بود و با خواستههای مردم هم متفاوت بود. به همین دلیل هم خواست کارگران و طبقات تحتانی جامعه همچون مسائل مهم دیگری چون مسأله زنان هیچگاه در این

اول ماه مه در راه است. روز جهانی کارگر. آیا برای من و توی دانشجوی چنین روزی اهمیت دارد؟ اصلاً چنین روزی را می شناسیم؟ چرا فکر می کنیم این کلمه و این روز متعلق به تفکر دانشجویان چپ و کمونیست است؟ چرا برای بقیه مهم نیست؟ ما دانشجویان به دلیل سر و کار داشتن با علم و آگاهی به عنوان قشر روشنفکر جامعه محسوب می شویم. در دانشگاه نگاهمان نسبت به جایگاه طبقات مختلف می تواند تغییر کند. مهم نیست که ما از چه طبقه ای وارد دانشگاه می شویم، اما مهم است که علت و تاریخچه موجودیت طبقات مختلف را بدانیم. آنگاه می فهمیم که این روز و این طبقه فقط برای کمونیستها نباید اهمیت داشته باشد، بلکه برای همه توده ها و قشرهای مردم باید حساسیت برانگیز باشد. چون پرولتاریا طبقه رها کننده همه طبقات است. سرمایه داری با وجود پرولتاریا سرپاست، اما رابطه این نظام با پرولتاریا خصمانه و آشتی ناپذیر و مبتنی بر استثمار است. رهایی از شر این نظام و عواقب اش تنها زمانی امکان پذیر است که پرولتاریا پیشاهنگ این مبارزه سخت باشد. اما خواستن فقط ملاک نیست و آگاه شدن به نقش، جایگاه و قدرتی که در پرولتاریا موجود است، برای همه و به خصوص خود آنها تعیین کننده است.

تجارب کمون پاریس، انقلاب اکتبر 1917 و انقلاب چین نشان داد که رهایی از این نظام و تغییر در جامعه علیرغم شکست ها و عقب گردهای این انقلابات امری امکان پذیر است. این امر فقط از دیدگاه و آگاهی علمی ماتریالیستی و کمونیستی بر می آید. برای همین کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی و مرتجعین دائما علیه کمونیسم تبلیغ می کنند. زیرا کمونیسم دشمن شماره یک جامعه طبقاتی و سرمایه داریست. چون کمونیسم به عنوان یک علم توانسته است در تار و پود جامعه سرمایه داری کند و کاو کند، تضادهای آن را بشناسد و راهکار جلو گذارد. کمونیسم هراسناک است اما نه برای توده زنان و دانشجویان و پرولتاریا و همه مردم بلکه برای بورژوازی.

پرولتاریا یک طبقه جهانیست چون در مرکز روابط تولیدی قرار گرفته که جهان را به هم مرتبط و متصل کرده است. طبقه ای که با رشد نظام سرمایه داری روز به روز گسترده تر می شود و زنجیر های استثمارش محکم و محکم تر می گردد. پنجه های سرمایه داری خونین تر و عمیق تر از قبل بر گوشت و پوست این طبقه فرو می رود. این امر در عین حال زمینه های مادی انترناسیونالیسم و هم سرنوشتی این طبقه در چارگوشه جهان را پر رنگ تر می کند.

کارگرانی که از کشورها و مناطق مختلف در جستجوی کار به کشور های دیگر کوچ می کنند اگر سواد ندارند، زبان نمی دانند اما برای سرمایه داری مهم این است که نیروی کارشان حاضر و آماده فروش است. جامعه ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. برای نمونه کارگران افغانستانی در ایران شدیداً استثمار می شوند. دستمزدهای پایین در کنار بی حقوقی مطلق؛ محروم از داشتن شناسنامه و حق تحصیل برای فرزندان؛ حتی اجازه کار کردن به شکل قانونی هم ندارند و این باعث می شود که با بدترین شرایط کار و دستمزد هم کار کنند. منطق کالایی در جامعه سرمایه داری همه جا نمایان است. روابط کالایی همه چیز را از جمله روابط اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار داده است.

درون طبقه کارگر موجود است. چنین نیست. کارگری که از صبح تا شب میان چرخ دنده ها، پشت پدال و فرمان، در کوره پز خانه ها، در دود و زغال سنگ معادن و ... استثمار می شود و جان می کند، زمانی برای کسب این آگاهی ندارد و خودبخودی نیز نمی تواند این کار را انجام دهد و همانگونه که لنین می گوید آگاهی از بیرون به درون طبقه کارگر رخنه می کند و آنهم از طریق روشنفکران و پیشروان انقلابی این طبقه. مبارزات خودبخودی کارگران عمدتاً حول مسائل اقتصادیست. زیرا دم دست ترین و ملموس ترین خواسته است. باید از این مبارزات آنها نیز حمایت نمود. اما کافی نیست. با بالا رفتن دستمزد و کاهش ساعات کار (در خیلی از موارد مبارزات کارگران در این زمینه هم به نتیجه نمی رسد) ستم و استثمار بر این طبقه از بین نمی رود. مبارزه اقتصادی آنگونه که اکونومیستها می گویند به مبارزه سیاسی ختم نمی شود. پرولتاریا باید مبارزه سیاسی کند تا بتواند قدرت سیاسی را کسب کند و انقلاب شود. باید مبارزه سیاسی را سازمان دهد تا به رهایی بشریت و در نهایت رهایی خودش منجر شود. باید قدرت داشته باشد تا بتواند علیه قدرتی که مدافع روابط تولیدی استثمار، تمایزات طبقاتی و روابط اجتماعی ستمگرانه و ایده های سنتی عقب مانده، مبارزه کند و دگرگونی صورت دهد.

دانشجویان در بردن آگاهی میان توده ها و بالاخص کارگران همیشه نقش بسزایی داشته اند. تاریخ جنبش کمونیستی ایران مویذ این موضوع است که بخشی از بهترین پیشروان و کادر های کمونیست همواره از میان دانشجویان بوده اند. جوانانی که در مهد علم و آگاهی حضور دارند و نیرویی مهم در هر حرکت انقلابی و رادیکالی می باشند. ما دانشجویان نیز به عنوان جوانان این جامعه از همه روابط ستمگرانه که به شکل های مختلف از صبح تا شب در زندگی با آن مواجهیم به تنگ آمده ایم. از سرکوبهای عقیدتی، سیاسی تا اجبار در نوع پوشش، از روابط مردسالارانه و ضد زن از خانه و دانشگاه تا همه بخشهای جامعه.

ما باید به عنوان نیروی جوان یکی از جنبش های تأثیر گذار در کنار سایر جنبش ها نه فقط جهت حمایت از آنها بلکه برای اعلام کردن خواسته های همه توده ها و مبارزه برای آنها حضوری مؤثر داشته باشیم. در حالیکه رژیم به انواع و اقسام سرکوب های وحشیانه برای ارباب مردم دست زده و سعی در خاموش نمودن مبارزات خیابانی مردم دارد و در زمانیکه دانشگاه و دانشجو نقطه ضعف رژیم می باشد باید روز اول ما مه را در دانشگاه به صحنه اعتراض تبدیل کنیم.

در چند سال گذشته رژیم سعی نمود که مبارزات کارگران کشور همچون اعتصاب کارگران شرکت واحد و کارگران هفت تپه را سرکوب کند. دستگیری کارگران و اخراج آنها در سطح وسیعی صورت گرفت. اما این سرکوبها به ضد خود بدل شد و از میان آنها کارگران مبارز و پیشروی بسیاری بیرون آمدند. در این بین هم اعتراضات کارگری بسیاری در شهر های مختلف صورت گرفت.

فعالین چپ، کمونیست و انقلابی جنبش دانشجویی باید در این روز با طرح مطالبات پایه ای چون جدایی دین از دولت، لغو قوانین ضد زن، آزادی زندانیان سیاسی، لغو قانون حذف یارانه ها، محاکمه و مجازات آمران و عاملان کشتارها و تجاوزها در طول حیات جمهوری اسلامی، حذف تمام نهادهای سرکوبگر نظامی از صحن دانشگاهها و کارخانه ها و ادارات و همه جامعه، به رسمیت شناختن حقوق همه ملل تحت ستم در همه جای کشور، احقاق حقوق کارگران در همه زمینه از جمله بیمه، ساعت کار، دستمزدها و ... حضور و حمایت خود را از طبقه کارگر نشان دهند.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

جنبش مطرح نشد. چون دغدغه مدعیان رهبری جنبش، این نبود. اصلاً برایشان مهم نبود که آنها هم در مبارزات باشند. چه بسا خرسند هم بودند، چون ممکن بود برایشان خطر ساز هم باشد. از سویی دیگر باید به موانع ذهنی این موضوع پرداخت که چرا کارگران در این جنبش صف مستقل خود را نداشتند؟ درکهای غلطی که در بین بسیاری از فعالین چپ و کارگری موجود است در این مسأله بی تأثیر نیست. عده ای از آنها این جنبش را جنبش ارتجاعی می دانستند که اصلاً ربطی به طبقه کارگر ندارد و شرکت و همراهی در آن اصلاً معنایی ندارد. گروهی هم که از آنور بام افتاده بودند و می گفتند باید طرفدار جنبش سبز و موسوی شویم چون با آزاد شدن فضا، فعالیت برای ما هم راحت تر می شود. عده ای هم که کلاً آنقدر از ماجرا پرت بودند که می گفتند حضور مردم در خیابان به ما چه ربطی دارد ما باید به فکر شوراهای کارگری باشیم. از همه این موارد اشتباه، برداشتی که می شود سردرگمی و گیجی و عدم درک حساسیت اوضاع سیاسی می باشد. آیا باید منتظر اوضاع شسته رفته انقلابی بود تا به میدان آییم؟ آن اوضاع کی و چگونه باید آماده شود؟ آیا این اوضاع فراهم نبود؟ آیا خود این اوضاع کمک نمی کند که توده های وسیع کارگر و زحمتکش زن و مرد در ابعاد وسیع وارد عرصه سیاست شوند و به منافع خود آگاه شوند؟ ضعیف شدن حاکمیت و اختلافات درونی رژیم بهترین فرصت برای شکل گیری اوضاع انقلابی است و مردم در ادامه مبارزات در بسیاری از موارد خط و راه خود را از رهبران سبز جنبش نیز جدا نمودند. حضور بارز زنان و جوانان و دانشجویان در خیزش اخیر از نقاط قوت آن بود، اما نگاه نادرست برخی فعالین چپ و کم بهایی به این امر باعث شد که از این اوضاع آن چنان که باید در جهت به میان آوردن مردم به حداکثر استفاده نشود.

علیرغم رهبری ارتجاعی حاکم در جنبش اخیر مردم در اعتراضات بر خواسته های حداقل خود تأکید می کردند. آزادی، برابری و به رسمیت شناخته شدن حقوق انسانی شان. انتخابات بهانه ای بود تا صبر و تحمل سی ساله مردم لبریز شود. مردم ریشه های نظام را در مقطعی هدف قرار داده بودند، روز 6 دی ماه (عاشورا) این مسأله بسیار برجسته بود. اما این مبارزات خودبخودی بود و مبارزه خود به خودی نتایج محدود خود را دارد. در مبارزات کارگران و در میان برخی فعالین کارگری نیز چنین تفکر غلطی موجود است که به مبارزات خودبخودی کارگران چشم دوخته اند و آن را ذاتاً ضد سرمایه داری می دانند. عنصر آگاهی در تفکر شان جایگاهی ندارد. مگر آگاهی، خود بخودی به دست می آید؟ یا اینکه هر که کارگر است ذاتاً آگاه است؟ اگر اینطور بود که تا کنون هیچ ستم و استثمار موجود نبود. چون همه بطور خودبخودی آگاهی کسب کرده بودند و همه ریشه های ستم را برچیده بودند. چرا یک نمونه موفق از مبارزات خودبخودی که به نتیجه واقعی و رهایی رسیده باشد نمی بینیم؟ ممکن است که کارگران به خواسته های محدود صنفی دست پیدا کنند، اما رهایی، هرگز. کارگران و طبقه زحمتکش جامعه باید در مبارزات سیاسی و در کنار سایر جنبش های اجتماعی شرکت کند تا بتواند آگاهی کسب کند و رهبری طبقات دیگر را تمرین کند. آنها باید کارکرد جامعه، تغییر و تحولات آن را بشناسند تا بتوانند درست عمل کنند و اینها نیاز به آگاهی علمی کمونیستی دارد.

نمی توان منتظر نشست تا جنبشهای اجتماعی دیگر کارهایشان را انجام دهند و فضا را برای پرولتاریا آماده کنند تا بیاید و رهبری کند. کارگران باید درگیر مبارزه سیاسی شوند تا نقش رهبری خود را ایفا کنند. البته در این میان نقش روشنفکران انقلابی در بردن آگاهی به میان کارگران و زحمتکشان را نباید از خاطر برد. برخلاف برخی از فعالین کارگری که می گویند آگاهی

ایران و تداوم بحران جهانی

آلاله

امسال نیز همچون سال گذشته چه در ایران و چه در تمامی جهان سالی همراه با شرایط نامناسب اقتصادی را تجربه خواهیم نمود. اقتصاد ایران همچون اقتصاد سایر کشورهای تحت سلطه مشمول طرحهای نئولیبرالیستی امپریالیسم بوده و برای رشد و توسعه ی اقتصاد جهانی گام برمی دارد. از همین رو است که طرح های تحول اقتصادی و خصوصی سازی موجب فقر روز افزون طبقه ی فرودست جامعه گردیده، این طبقه که اکثریت آنها را نیروهای کاری تشکیل می دهد با فقر روز افزون، تنها نتیجه ی تخریبی که به بار خواهند آورد تقلیل نرخ دستمزدهاست. از سوی دیگر با شکل دهی به اضافه عرضه ی نیروی کار خواهند توانست در شرایطی که قراردادهای موقت کاری موجود است، نیروهای کاری را به پذیرش هر شرایطی وادار نمایند و هدف نهایی اقتصاد نئولیبرالیستی نیز شکل دادن به بازار های بسیار ارزان قیمت نیروی کار در کشورهای تحت سلطه می باشد تا با شکل دهی به فوق استثمار بتواند انباشت سرمایه را چند برابر نماید.

در این میان زنان کارگر با ستم های چند گانه ای روبرو هستند. آنان که در صورت کار در شرایط عادی همواره دستمزدهای نابرابر در قبال کار برابر دریافت می نمایند، اکنون در شرایطی هستند که به هنگام تعدیل نیروی کار به منظور کاهش هزینه ها اولین آماج حمله متوجه آنان است. از دیگر سو به واسطه ی این قانون بسیار تبعیض آمیز جهانی زنان بیکار در زمره ی آمار بیکاری واقع نمی شوند و دولتها از این حربه برای آمار ساختگی استفاده می نمایند.

اخیراً اقداماتی از سوی دولت در جهت کاستن از نیروی کار زنان صورت گرفته که از آن جمله می توان به کاهش ساعت کار زنان دارای کودک زیر 7 سال اشاره نمود. این اقدامات که در گذشته نیز مواردی مشابه از آن دیده شده است، مثل مرخصی های طولانی برای زایمان زنان کارگر و کارمند، در جهت رفاه زنان صورت نمی گیرد، بلکه به منظور ممانعت از حضور زنان در اجتماع، ممانعت از اشتغال زنان و تلاش در جهت تأمین منافع نظام مردسالار و جلب حمایت مردان در جامعه می باشد. چرا که تصویب این قوانین منجر به عدم تمایل کارفرمایان در زمینه جذب نیروی کار زنان است و همین امر منجر می گردد که شرکت ها در هنگام استخدام از زنان تعهد عدم ازدواج و یا حتی تصمیم به ازدواج اخذ نمایند.

شرایط بسیار اسف بار اقتصاد ایران صرف نظر از بحران جهانی حاصل روند خصوصی سازی به دنبال سیاست های نئولیبرالیستی نیز می باشد. این روند منجر به بیکاری روز افزون نیروهای کاری در بنگاه های خصوصی سازی شده می باشد که در تمامی این موارد بهانه ی اصلی عدم صرفه ی اقتصادی یا نبود توجیه مالی عنوان می شود، نمونه ی اخیر این اقدامات اخراج اپراتورهای مخابرات بوده که اکثر این نیروها که شامل افراد معلول نیز بوده اند در زمان دولتی بودن این سازمان از جانب بهزیستی استخدام گردیده و در حال حاضر به بهانه تشکیل ساختار مکانیزه در مخابرات، بیکار شده اند. آمار بیکاری روز به روز در حال افزایش است و این آمار در شرایط کنونی جهان حاصل ورشکستگی شرکت های بزرگ دنیا و تعدیل نیروها می باشد. روند افزایش تعداد بیکاران علاوه بر آمریکا در اروپا و سایر کشورهای پیشرفته نیز به چشم می خورد.

بحران اقتصاد جهانی که از سال گذشته چون یک سیلاب تمامی جهان را فراگرفت، علی رغم تحلیل اقتصاددانان بورژوازی نه نتیجه ی فساد اقتصادی بانکهای آمریکایی بوده و نه حاصل زیاده خواهی قماربازان بورس های جهانی. همچنین بر خلاف نظرگاه عده ای از به اصلاح سوسیالیست ها این بحران به واسطه ی عدم نظارت دولتی بر ساختار اقتصادی کشورهای صنعتی نمی باشد که با شکل گیری سرمایه داری دولتی بتوان نمونه های چنین بحرانی را مهار کرد.

بحران جهانی کنونی که به لحاظ شدت بسیار شدیدتر از بحرانهای پیشین می باشد، نتیجه ی نهایی



ساختار نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است. در چنین نظامی حرکت در

راستای کسب حداکثر سود جزو اولین اصول اقتصادی محسوب می شود و اقدامات بانکها، مؤسسات و سایر فعالین اقتصادی از جمله بورس بازان، خارج از این اصل قرار نمی گیرد. در تئوری های این نظام که تمامی دانشجویان رشته ی اقتصاد که در دانشگاه در حقیقت علم اقتصاد سرمایه داری را می آموزند، همواره با این اصل مواجه می شوند، مصرف کننده و تولید کننده ی عقلایی آن فردی است که حداکثر مطلوبیت و سود را هدف فعالیت خود قرار دهد.

پس زیاده خواهی فعالین اقتصادی از اصول جدایی ناپذیر این نظام است. از سوی دیگر ممانعت از فعالیت اقتصادی مبتنی بر اشکال پیش گفته به واسطه ی دولتهایی که حافظ این نظام هستند، در یک جامعه ی سرمایه داری با ساختارهای پیش گفته عامل یک تضاد شده و منجر به مشکلات دیگری می گردد و بر همین اساس می توان به این نتیجه دست یافت که نظریه پردازانی که علی چون زیاده خواهی و عدم نظارت دولتی و قانونی را جزو علل این بحران می دانند، در واقع در صدد پنهان نمودن واقعیت بوده و می خواهند با ابراز چنین دلایلی مانع از برطرف شدن بحران به شکل ریشه ای باشند و همچون گذشته با اقداماتی در جهت تسکین بحران حیات نظام اقتصادی را تضمین نمایند.

ساختار نظام سرمایه داری از اساس دارای آنارشی است و عدم توانایی در سازماندهی تولید، دوره های بحرانی را به این نظام تحمیل می نماید. در طول تاریخ اقتصاد سرمایه داری همواره تئوریسین های این نظام در تلاش برای رفع یا تعدیل این قبیل بحرانها بوده اند، همین موضوع سبب شکل گیری تغییرات عمده ای در ساختار این نظام گردیده است، اما هرگز نتوانسته اساس بحران را ریشه کن نماید زیرا ریشه کن نمودن این اصل برابر با مرگ سرمایه داری خواهد بود.

بحران اساساً حاصل شرایطی است که سرمایه ی انباشت شده در آن شرایط قادر به سودآوری نباشد و اساساً حاصل مازاد تولید

بیانیه جمعی از دانشجویان دانشگاه گیلان



به هر کجا نشان ز ثروت است
 ز حاصل تلاش کارگر
 زمین غنی
 ز رنج برزگر
 ز همتش شود ز دانه خرمنی

قریب به یکسال از کودتای انتخاباتی که در آن به حرمت هایمان، اعتبار شهروندیمان و آزادیمان تیر خلاص زده شد می گذرد. آنچه در این قریب به یکسال از سر گذرانده ایم را نیاز به شرح نیست، خون های ریخته شده، حیثیت های بر باد رفته خانواده های واپاشیده و مظالم پر از مظلومین.

در این مدت بسیاری از فرزندان پدران و مادران این مرز و بوم روانه ی زندان ها متحمل شکنجه ها و زجرها اهانت ها و آزارهای های مختلف جسمی و روحی شده اند. خانواده های این عزیزان در بند تحت شدیدترین فشارهای روحی فقدان عزیزانشان مدام از سوی نهادهای امنیتی مورد ارعاب واقع شده اند. زندانیان مزبور به جرایم واهی چون اقدام علیه امنیت ملی، اقدام علیه نظام، اخلال در ترافیک و تشویش اذهان عمومی در محاکمی بیدادگاه گونه به محاکمه کشیده می شوند.

در این میان علاوه بر زندانیان دربند که حقوقشان را چپاول یافته می بینند، قشر زحمتکش جامعه یعنی طبقه کارگر نیز همزمان با وقایع داخلی، رکود شدید اقتصادی و بایکوت سیاسی حاصل از بلند پروازی های مقامات دولتی وضعیتی بسیار ناپایدارتر از گذشته یافته اند. در این اوضاع تأسفار کارخانه ها با مشکل پرداخت مقرری و دستمزدهای کارکنانشان مواجه اند به گونه ای که در بسیاری از نقاط کشور این گردانندگان چرخ های صنعت جامعه ماه هاست که محروم از حقوقشان هستند و هرگونه اقدامی از سوی آنان با سرکوب های سخت پاسخ داده می شود.

در این شرایط زندانیان سیاسی محبوس در بازداشتگاه اوین از اول اردیبهشت امسال دست به اعتصاب غذا زده اند و به دنبال این امر یازدهم اردیبهشت همزمان با روز جهانی کارگر کارگران کشورمان نیز در همبستگی با منصور اسالو رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد علی نجاتی مسؤل روابط عمومی سندیکای نیشکر هفت تپه اعتصاب غذای یک روزه خواهند داشت. ما دانشجویان دانشگاه گیلان با علم بر نزدیکی و همدوشی همیشگی جنبش های دانشجویی و کارگری در تاریخ معاصر جهان روز یازدهم اردیبهشت از حضور در سلف سرویس و رستوران های دانشگاه اجتناب خواهیم کرد تا به این موج پیوسته باشیم. ■

جمعی از دانشجویان دانشگاه گیلان

است. موشکافی بحران سرمایه داری بار دیگر ما را به معضل هرج و مرج این نظام بازمی گرداند و فائق آمدن بر بحران یا ریشه کن نمودن آن تنها از طریق سازماندهی به تولید امکان پذیر می باشد. در عصر حاضر یعنی عصر امپریالیسم که حاصل تجدید ساختارهای متعدد سرمایه داری به منظور فرار از بحران بوده تلاش های فراوانی در جهت حرکت به سوی سازمانیابی صورت گرفت و شکل گیری انحصارات و سازمانهای جهانی اقتصاد نتیجه چنین اقداماتی می باشد. اما درنهایت خود این انحصارات که در قالبهایی عظیم تر بر اساس اصول سود آوری حرکت نموده و این بار این قدرتها هستند که با یکدیگر به رقابت می پردازند در عین اینکه نتوانسته اند بر بحرانهای ادواری غلبه نمایند بلکه به واسطه عملکرد غول آسای خویش شدت این بحرانها را عمق بیشتری بخشیده اند.

نتیجه آنکه تنها با ریشه کن شدن اصول اولیه ی اقتصاد سرمایه داری یعنی اصل مالکیت خصوصی که خود بنیاداً عامل انباشت سرمایه می باشد، رقابت و اصل کسب حداکثر سود، تلاش برای سازمانیابی به تولید امکان پذیر است و اقتصاد سوسیالیستی تنها آلترناتیو برای دستیابی به اقتصاد برنامه ریزی شده خواهد بود.

یکی از مسائلی که در شرایط حاضر از سوی نظریه پردازان به اصطلاح چپ در دنیا مطرح می گردد، این است که گرداندن اقتصاد کشورها به واسطه ی دولت هایشان یعنی شکل گیری سوسیالیسم و این راه رهایی از بحران می باشد. در سطر بالاتر اشاره نمودم که اقتصاد دولتی نه تنها راه رهایی از این بحران نبوده بلکه با اقتصاد سوسیالیستی فرسنگها فاصله دارد. اقتصاد سوسیالیستی صرف نظر از اینکه در کشور های پیشرفته و تحت سلطه شرایط شکل گیری متفاوتی داراست اما در نهایت با اصل اجتماعی نمودن مالکیت و تولید به پیش رفته و با ریشه کن نمودن کسب حداکثر سود در جهت کسب منافع اجتماعی و پیشبرد انقلاب جهانی گام بر می دارد.

بنابراین اولاً در شرایط حاضر هیچ کشوری بر مبنای اقتصاد سوسیالیستی پیش نمی رود و کشورچین نیز که تحت عنوان جمهوری کمونیستی موجود است پس از سال 1976 تا کنون بر اساس اصول اقتصاد سرمایه داری پیش می رود و یکی از قطبهای اساسی در شکل گیری انباشت سرمایه از سوی امپریالیسم می باشد. هم اکنون اکثر تولیدات کشورهای صنعتی با فوق استثمار کارگران چینی برای مصرف تمامی مردم دنیا شکل می گیرد و همانطور که عنوان گردید یکی از عوامل شکل گیری بحران یعنی مازاد تولید شیوه ی فعالیت کشور چین و دیگر کشورهای تولید کننده ی دنیا می باشد از همین روست که کشور چین نیز علی رغم تبلیغات اوایل بحران اقتصادی همچون سایر کشورهای دنیا دچار بحران اقتصادی گردیده و رشد اقتصادی این کشور رو به کاهش می باشد.

در نهایت قابل ذکر است که بحران کنونی علی رغم تبلیغات برخی از نظریه پردازان در نهایت منجر به فروپاشی نظام سرمایه داری نمی گردد، زیرا از یک سو این نظام همواره قادر بوده با تجدید ساختار خود به حیات خویش ادامه دهد و احتمالاً این بار نیز قادر خواهد بود. اما همانطور که ذکر گردید نظام سرمایه داری قادر به فائق آمدن بر بحران های اقتصادی که نتیجه ی بلامنازع این ساختار است نخواهد بود و برای غلبه بر این شرایط تنها راه رهایی فروپاشی کل نظام در جهت ساختن نظامی بنیاداً متفاوت است. ■

در نقد اکونومیسم

آلاله

ی تفکرات اکونومیستی قادر خواهد بود با پذیرش برخی خواسته های اقتصادی کارگران و لابی نمودن با رهبران اتحادیه های کارگری ضمن ایجاد تفرقه در صفوف آنان مانعی در مسیر انقلاب اجتماعی فراهم آورد.

اکونومیسم خواهان حل مخاصمات نظام سرمایه داری با اصلاح این نظام از درون آن است و نکته ی قابل توجه در این زمینه تضاد میان این هدف و ساختار نظام سرمایه داری است. این نظام ریشه در استثمار کارگر توسط سرمایه دار دارد و اساس تخصیص طبقاتی ریشه ی این نظام می باشد که به منظور رفع آن تنها راه ممکن فروپاشی این نظام از راه انقلاب اجتماعی است. انقلابی که زیربنای اقتصادی آن مبتنی بر بهره کشتی اقلیت از اکثریت نبوده و هدف اصلی فعالیت اقتصادی در آن جامعه نه کسب سود که تأمین نیازهای افراد جامعه باشد.

۲ - اما نکته ی دیگری که در زمینه ی اکونومیسم قابل تأمل است این موضوع مهم می باشد که منظور از اینکه "آگاهی از درون طبقه ی کارگر شکل نمی گیرد" این است که طبقه کارگر به دلیل استثمار روزانه از امکان پرداختن به کار فکری منع گردیده و امکان پرداختن به این عرصه را در اکثر موارد نخواهد داشت. معنی حاصل از این بحث این است که کارگران فی نفسه قادر به کسب آگاهی سیاسی می باشند اما موقعیت طبقاتی آنان این امکان را سلب می نماید. به همین دلیل نتیجه این خواهد بود که آگاهی سیاسی، علم انقلاب و اصول مارکسیسم بایستی از بیرون طبقه ی کارگر به درون این طبقه برده شود.

در تحلیل نهایی در خواهیم یافت که روشنفکران جامعه که در عرصه ی تولید فکر به فعالیت مشغول هستند، موظف می باشند که آگاهی سیاسی را به درون صفوف کارگران برده و در جهت آگاهی آنان و جامعه گام بردارند و در میان روشنفکران دانشجویان در این زمینه ی از اولویت خاصی برخوردار می باشند. دانشجویان به دلیل آنکه خود نیز به واسطه ی جنبش دانشجویی می توانند در مبارزه برای دستیابی به خواسته های خود و در مسیر رهایی از جهل و خرافه در جامعه گام بردارند و به میزان کافی قادر خواهند بود آگاهی سیاسی کسب نمایند، بایستی در جهت انتقال آگاهی به صفوف کارگران گام بردارند.

بنابراین برای حرکت در راه انقلاب سوسیالیستی و در صورتی که ادعای تفکرات انقلابی را دارا باشیم، مبارزه با تفکرات اکونومیستی جزو مهمترین اولویت های عمل انقلابی می باشد و ترویج آگاهی سیاسی در مبارزات کارگری نیز جزو مهمترین اقدامات خواهد بود. مبارزه ی طبقه ی کارگر صرفاً مبارزه ی اقتصادی نبوده است و یک مبارزه ی سیاسی در جهت کسب قدرت سیاسی و سرنگونی نظام سرمایه داری می باشد. ■



اکونومیسم در تاریخ تفکرات مارکسیستی سابقه ای طولانی داراست و به سالهای پیش از اولین انقلاب سوسیالیستی بازمی گردد. در زمان لنین، احزاب سوسیال دموکراتیک موجود، به اشاعه ی چنین تفکری اقدام می نمودند و لنین در زمره ی منتقدین جدی این تفکر جای دارد. وی در کتاب "چه باید کرد" به این موضوع پرداخته و با تبیین علمی این پدیده، به افشای احزاب سوسیال دموکرات می پردازد.

تفکر اکونومیستی که در حال حاضر نیز در میان بخشی از جریانات چپ ایران و جهان حضور دارد، مجموعه نظریاتی است که قائل بر آگاهی های خودبخودی طبقه ی کارگر بوده و مبارزات این طبقه را به مبارزات اقتصادی تقلیل می دهد.

"تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ی کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است" (لنین - چه باید کرد)

دو نکته ی قابل توجه در عبارات فوق موجود می باشد که عبارتند از:

۱ - آگاهی سیاسی از درون طبقه ی کارگر شکل نمی گیرد، بلکه آن میزان از آگاهی که کارگران می توانند در اثر کار اجتماعی روزانه کسب نمایند این است که برای غلبه بر شدت ستم و استثمار سرمایه داران، اتحادیه های کارگری خود را شکل داده و در جهت کسب منافع اقتصادی خویش گام بردارند. آنچه تفکرات اکونومیستی نیز در میان طبقه ی کارگر ترویج می نمایند نیز در همین راستا فعالیت های کارگری را محدود نموده و با شعار "مبارزه ی کارگران برای کارگران" در جهت حفظ ساختار موجود کارگران را تشویق می نمایند تا برای خود دست به مبارزه بزنند نه برای جامعه و نسلهای آینده.

یکی از دستاوردهای مهم مارکس در بررسی تکامل تاریخی جامعه دستیابی به این اصل اساسی بود که در جوامع طبقاتی همواره تخصیص آنتاگونیستی (قهرآمیز) میان طبقات متخاصم منجر به انقلاب اجتماعی در جهت تکامل جامعه و رهایی بشریت می باشد. بر همین اساس مارکس نتیجه می گیرد که در جامعه ی سرمایه داری تنها طبقه کارگر به عنوان طبقه ای که تحت ستم سرمایه داران قرار می گیرد، قادر خواهد بود پیشاهنگ مبارزات انقلابی علیه نظام سرمایه داری بوده و رهبری این انقلاب را در دست گیرد.

در نهایت می توان گفت هدف نهایی اکونومیسم قرار دادن سوپاپ اطمینان بر مبارزات کارگری می باشد. نظام سرمایه داری هرگز نمی تواند از مبارزات کارگری اجتناب نماید، ولی با اشاعه

انگیزه ها و روش های نابود کردن جنگل ها در ایران توسط حکومت

م.م (آینده)

پس از قیام ۵۷ و تحویل قدرت از رژیم شاهنشاهی به حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی، به قدرت رسیدگان دست چپاول و یغما به تمامی منابع کشورمان گشودند. از جمله منابع مورد هجوم و غارت، باید از منابع طبیعی و جنگل ها نام برد. در این نوشتار، به طور مختصر به انگیزه ها و روش های نابود کردن جنگل ها توسط رژیم جمهوری اسلامی پرداخته می شود. در باب غارت و نابودی جنگل ها، عوامل نابودی، آثار و نتایج و جنگل بانان دلآوری که در راه دفاع از حریم جنگل ها به شهادت رسیدند، هر چه گفته شود کم است که ابعاد فاجعه بس بزرگ است. درود به روح پاک جنگل بانان شهید کشورمان، که در برابر ظلم و خیانت ایستادند.

منابع طبیعی و جنگل ها از سرمایه ها و پشتوانه های یک کشور به حساب می آیند و متعلق به حتی یک نسل نیز نیست، چه رسد به آن که به یک گروه دزد و جنایتکار تعلق داشته باشد، که متأسفانه بر کشورمان حکومت می کنند. رژیم حاکم بر اساس انگیزه هایی از قیام ۵۷ بدین سو، کمر همت به نابودی جنگل ها بسته است. انگیزه های رژیم را می توان به دو دسته ی عمده ی امنیتی و اقتصادی تقسیم کرد:

۱) انگیزه ی امنیتی: رژیم حاکم بر ایران به خوبی آگاه است که غاصب قدرت بوده و به دنبال انحراف در قیام مردم در سال ۵۷ توانسته ابزار و جایگاه های قدرت را به دست بگیرد. و در واقع حکومت برخاسته از اراده ی مردم نیست. از این رو مسائل امنیتی که برای هر نظام سیاسی از اولویت برخوردار است، برای رژیم ملایان، همواره از حساسیت صد چندان برخوردار بوده است. از این دیدگاه، عوامل منفی مزاحم بایستی نابود شود. در جایی که توده های انبوه مردم از عملکرد رژیم ناراضی بوده و برخی گروه های سیاسی معتقد به مبارزه مسلحانه و نبردهای چریکی نیز وجود داشته اند جنگل ها می توانستند و می توانند بستر مناسبی برای آغاز یا ادامه و گسترش مبارزه باشند. کما این که، سرآغاز جنگ های چریکی در ایران، در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ در جنگل های سیاهکل گیلان شکل گرفت. استفاده از موقعیت جنگل ها در مبارزه با رژیم ملایان هم ادامه یافت که از جمله به موارد زیر اشاره می شود:

۱- مقاومت کردستان در برابر سرکوب رژیم:

در پی حمله نظامی و اشغال کردستان در 28 مرداد سال 1358 (روزی که خمینی فرمان حمله به کردستان را صادر کرد) به بعد، مبارزین کرد با استفاده از پوشش گیاهی و جنگل های کردستان، مقاومت مثال زدنی ای را به نمایش گذاشتند. رژیم با آگاهی از موضوع، ضمن بمباران مناطق مسکونی، به آتش کشیدن مزارع و گشتارهای دسته جمعی، اقدام به آتش زدن جنگل ها نمود تا چریک های کرد و سایر مبارزین همراه را از پوشش و استتاری مناسب، محروم سازد.

2- قیام آمل (قیام سرداران): در سال 1360، اتحادیه ی کمونیست های ایران با انتخاب شهر آمل در استان مازندران، در تدارک امور جهت مبارزه و رویایی مسلحانه با رژیم غاصب و جنایتکار جمهوری اسلامی برآمدند.¹ در میان دلایل انتخاب آمل، وجود جنگل های زیاد و انبوه پیرامون شهر که پوشش مناسبی

جهت استتار نیروها فراهم می کرد، از جمله دلایل بسیار مهم و قابل اعتنا بود. نیروهای اتحادیه ی کمونیست های ایران که خود از مناطق مختلف کشور گرد آمده بودند، توانستند در حین مدت استقرار در جنگل های منطقه (قبل از عملیات نهایی بهمین) تعداد معدودی از افراد و اعضای احزاب و سازمان های سیاسی دیگر را نیز با خود همراه سازند. گروه تقریباً یکصد نفره ای که بدین صورت شکل گرفته و آماده شده بود، "سربداران" نام گرفتند و طی مدتی حضور در محدوده ی جنگل های آمل، چند عملیات بر علیه رژیم جنایتکار صورت دادند که از آن جمله می توان به درگیری های 18 آبان، 22 آبان، 24 آبان، 30 آذر و 13 دی 1360، اشاره نمود. در نهایت و در مرحله ی نهایی طرح، با ورود سربداران به شهر آمل در پنج بهمن ماه سال 1360، شب هنگام، قیام مسلحانه ی گسترده ای آغاز شد و بخش های مهمی از شهر آمل توسط "سربداران" آزاد شد. شهر آمل یک شبانه روز شاهد درگیری های شدید نظامی (نابرابر) بود علیرغم قهرمانی ها و فداکاری های سربداران که به شهادت تعدادی از آنان انجامید و نیز همراهی توده های آگاه مردم، رژیم با گسیل هزاران نفر از عوامل مزدور سراپا مسلح خود به مقابله با قیام، قیام مزبور را به شکست کشاند.²

3- گروه جنگل حزب رنجبران ایران: حزب رنجبران در سال 1360 و پس از اتخاذ مشی مسلحانه، اقدام به تشکیل گروه جنگل نیز نمود و تعداد افراد کادرهای ابتدایی گروه جنگل حداکثر به 30 نفر می رسید که با همین تعداد وارد قسمتی از جنگل های شهر گرگان شدند. مدت کوتاهی پس از ورود به این جنگل، با شناسایی و دستگیری عناصر کادرهای شهری، گروه جنگل نیز شناسایی و در آبان ماه سال 1360 دستگیر شدند.³ که برخی از آنان را پس از اعمال شکنجه های فراوان و ددمنشانه، اعدام نمودند. بنا به برخی دیدگاه ها، حزب رنجبران ایران، بدون تدارک کافی و پایه ی توده ای و بر اساس ارزیابی های سطحی از اوضاع، گروه جنگل را تشکیل داده (و نیز در حرکت مسلحانه ی رهبری عشایر قشقایی شرکت نموده) بود.⁴

4- عملیات ارتش رهایی بخش خلق های ایران در جنگل های مازندران: پس از آن که محمد حرمتی پور، چریک فدایی خلق راستین و نستوه، طرح "گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه ی شمال" را به کنگره ارایه داد و کنگره آن را با قاطعیت آراء تصویب کرد، وی به همراه تعدادی از چریک های فدایی خلق (ارتش رهایی بخش خلق های ایران) به جنگل های مازندران رفتند.⁵ این ستون چریکی با استقرار در جنگل های مازندران و استفاده از ویژگی های طبیعی آن، در مدت 14 ماه، عملیات متعددی را بر علیه رژیم آخوندی طراحی و اجرا کرد که از آن جمله می توان عملیات حمله و تسخیر رادیو و تلویزیون مازندران (سوردان)، حمله و تسخیر مقر بسیج و سپاه شهر شیرگاه و راه بندان اتوبان ساری - قائم شهر را نام برد. سرانجام در 4 فروردین 1361، محل استقرار این گروه چریکی در جنگل خی پوست (= خی بوست) شیرگاه مازندران، به محاصره صدها نفر از نیروهای آدمکش رژیم متشکل از پاسداران، بسیجیان و کلاه سبزه ها در آمد. در نبردی نابرابر، محمد حرمتی پور رهبر گروه به همراه 4 تن از یارانش - که در آن هنگام در محل مزبور حضور داشتند - به شهادت رسیدند.⁶

5- واحدهای رزمنده ی سازمان مجاهدین خلق در جنگل های شمال: سازمان مجاهدین خلق در راستای اجرای فاز نظامی، از سال 1360 تعدادی از نیروهای خود را در گروه های مختلف و

رخدادهای جنگل و منابع طبیعی ایران، در می یابیم که رژیم تمام روش های تخریب را در جهت نابودی جنگل ها به کار برده و می برد.

۱- چرای دام در جنگل: در مورد تأثیر حضور دام در جنگل، یوسف گرجی بحری، پژوهشگر مرکز تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی مازندران می گوید: "حضور دام در جنگل از زاد آوری طبیعی درختان جلوگیری می کند زیرا دام نهال را می خورد و درختان



جدید به وجود نمی آیند و جنگل مخروبه می شود.⁹ طبق گفته های مصطفی عبدالله پورمدیر سابق دفتر فنی جنگل داری سازمان جنگل ها و مراتع کشور، بر اساس مطالعات طرح جامع مقدماتی سال ۱۳۶۴ سازمان جنگل ها و مراتع، تعداد دام های موجود در جنگل های شمال ۳۷/۴ میلیون واحد دامی با ۳۲ هزار و ۲۷۵ دامدار، ۳۳ هزار و ۱۰۰ دامسرا و ۷۹ هزار و ۷۶ خانوار جنگل نشین با جمعیتی بیش از ۴۶۶ هزار و ۸۴۹ نفر برآورد شده است، (آمار فوق به جز دام های کنترل روستاهای داخل و حاشیه جنگل بوده که یک میلیون و ۴۲۷ هزار واحد دامی برآورد شده بود). همچنین تعداد اتراق گاه های دامداری در داخل جنگل ۲۸ هزار و ۵۰۰ واحد با مساحت ۵۷ هزار هکتار بوده است. مصرف سالیانه سوخت دامداران ۸۰۰/۲ هزار متر مکعب چوب و مصرف اصطبل سازی و مرمت سالیانه ی آن ۷۰ هزار متر مکعب بوده است.¹⁰

آیا ورود و استقرار نزدیک به نیم میلیون نفر انسان با تعداد بیش از ۵ میلیون واحد دامی در جنگل های کشور بدون اطلاع و رضایت رژیم اتفاق افتاده است؟ و آیا رژیم ناتوان از جلوگیری روند شکل گیری این معضل بسیار مهم بوده است؟ حال ببینیم این تعداد بی شمار دام موجود در جنگل همراه با دامداران و خانواده هایشان چه خسارتی به جنگل ها و مراتع وارد می آورند؟ به گفته رضا مالدار رییس اداره سامان دهی و خروج دام از جنگل اداره کل منابع طبیعی و آبخیزداری استان گلستان، هر واحد دامداری مستقر در جنگل، بدون محاسبه ارزش های اکولوژیکی، اجتماعی و زیست محیطی جنگل، سالانه ۳/۱ برابر درآمد خود، به جنگل خسارت وارد می کند.¹¹

علیرغم اعتراضات و انتقادات زیادی که توسط افراد و اقشار مختلف به استقرار واحدهای دامداری و ورود و چرای دام در جنگل صورت گرفت، رژیم عملاً حرکتی در جهت جلوگیری از روند مزبور انجام نداد زیرا با سامان دهی اغلب واحدهای مزبور، عملاً یک شبکه کسب اخبار و اطلاعات در اراضی جنگلی و کوهپایه ها برقرار کرد.

به گونه ای که محال بود غریبه ای در کوره راهی جنگلی رفت و آمد کند و سیستم های اطلاعاتی رژیم در منطقه از آن بی خبر و بی اطلاع باشند. در واقع خسارت حضور دامداران در جنگل متوجه ملت بوده و هست و رژیم نه تنها زیانی نمی دید بلکه با حضور آن ها می توانست از هر گونه حرکت و فعالیتی در مخالفت با خود به سرعت آگاه شده و به مقابله با آن بپردازد. البته همکاری با رژیم شامل همه واحدهای مزبور نمی شد. برخی ناآگاهانه و برخی از سر اجبار همراهی هایی داشتند و تعدادی نیز صرفاً به کار خود مشغول بودند.

به هر حال، بر چنین روالی، وقتی در سال ۱۳۸۱ هیأت دولت وقت طرح پیشنهادی جنگل ها و مراتع را که با همکاری سازمان مدیریت و برنامه ریزی تهیه شده و "طرح جامع صیانت از جنگل های شمال" نام داشت را به تصویب رساند، در عین این که خروج دام از جنگل ها یکی از اهداف آن طرح به حساب می آمد، عملاً

متعدد، در مناطق جنگلی شمال کشور (استان های مازندران و گیلان) و از جمله در مناطق جنگلی قائم شهر، رامسر، هشتپر طوالش، چوکا رضوانشهر مستقر و سازمان دهی نمود. این واحدهای رزمنده در طول بیش از دو سال فعالیت، با انجام عملیات متعدد، ضربات زیادی به رژیم آخوندی وارد آوردند. ولی متأسفانه در طول زمان، بسیاری از رزمندگان مزبور و فرماندهانشان دستگیر شده و یا به شهادت رسیدند، که از جمله می توان به "سید نظام الدین عنقایی" یکی از

فرماندهان مجاهدین مستقر در جنگل اشاره کرد که در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ طی درگیری با پاسداران، درجنگل های "سیابیل" در حوالی منطقه جنگلی چوکا از توابع رضوان شهر، به شهادت رسید.⁷

وقایعی از این دست به رژیم جمهوری اسلامی که از کمک بقایای دستگاه های امنیتی رژیم شاه نیز برخوردار بود، نشان داد که همان مقدار جنگل های کشور هم که از غارت امرای ارتش و وابستگان رژیم منحوس شاهنشاهی جان به در برده بود، هنوز چه پتانسیل عظیمی به عنوان بستر فعالیت ها و اقدام های انقلابی دارد. لذا از بین بردن جنگل ها به ویژه در مناطق حساس امنیتی در دستور کار رژیم قرار گرفت.

۲) انگیزه اقتصادی: درآمد حاصل از فروش چوب درختان جنگلی، تغییر کاربری به زمین های زراعی و باغات و نیز تملک اراضی جنگلی و تفکیک و فروش آن ها، عمده دلایل تخریب و نابودی جنگل ها را در این بخش تشکیل می دهد.

عوامل تخریب جنگل در ایران: کارشناسان وابسته به دستگاه های دولتی، عوامل تخریب جنگل در ایران را بدین شرح برشمرده اند: "الف- عوامل طبیعی: ۱- بادهای شدید به ویژه بادهای گرم و سوزان ۲- یخبندان های زودرس پاییزه و دیررس بهار ۳- خشکی که در اثر کاهش بارندگی به وجود می آید ۴- باران های شدید به خصوص رگبارهای تند و شدید. ب- عوامل انسانی: ۱- چرای دام در جنگل ۲- رفت و آمد مداوم در جنگل که باعث فشردگی خاک و خرابی وضع فیزیکی خاک می شود. ۳- آتش سوزی (خسارت حریق در جنگل های سوزنی برگ به سبب سرعت و قابلیت اشتعال، به مراتب سنگین تر از درختان پهن برگ است)⁸

به عقیده ی نگارنده ۴ عامل مهم دیگر نیز در بخش عوامل انسانی وجود دارد که در فهرست بالا به آن اشاره نشده و باید به آن فهرست افزوده شوند. این ۴ عامل عبارتند از:

- ۱- برداشت بی رویه و غارتگرانه چوب از جنگل
- ۲- احداث جاده در اراضی جنگلی
- ۳- اختصاص اراضی جنگلی و منابع طبیعی به پروژه های صنعتی و یا مسکونی
- ۴- قطع درختان جنگلی به منظور عبور خطوط انتقال نفت و گاز.

البته در ماه های پایانی سال ۱۳۵۷ و بخش عمده ای از سال ۱۳۵۸ تجاوزاتی از سوی تعدادی از اهالی برخی روستاهای همجوار جنگل به عرصه های جنگلی صورت گرفت که اغلب این زمین ها توسط آنان تبدیل به باغات و زمین های زراعی گردید. از آنجایی که این امر محدود به همان زمان بوده و بعد عمدتاً متوقف گردید، آنچه در طول سی سال از ۱۳۵۸ تا امروز بر جنگل ها رفته، توسط حکومت و عوامل حکومتی انجام گردیده و آگاهانه و برنامه ریزی شده بوده است. با نگاهی به تنها برخی از

از آتش سوزی های رخ داده در سال جاری می توان به آتش سوزی ۶/۶/۱۳۸۸ در جنگل گیان در ۱۶ کیلومتری جنوب غربی نهاوند در استان همدان اشاره کرد که این جنگل به دلیل وجود گونه های مختلف گیاهی، به عنوان ذخیره گاه ژنتیکی در نزد پژوهشگران مطرح است. در این آتش سوزی در حدود ۸۵ هکتار از جنگل ها و مراتع سراب گیان در آتش سوختند. شهردار گیان دلیل آتش سوزی را کاملاً عمدی عنوان کرد و گفت در تاریخ این جنگل، تا کنون فاجعه ای به این وسعت رخ نداده بوده است. یکی از جنگل بانان قدیمی گیان نیز با تأیید گفته های شهردار، آتش سوزی جنگل گیان را به دلیل ادعای مالکیت برخی افراد، عمدی اعلام کرد.¹⁵

مدیر کل منابع طبیعی و آبخیزداری استان چهارمحال و بختیاری نیز گفت: "در سال جاری [۱۳۸۸]، ۳۲۵ هکتار از جنگل ها و مراتع استان دچار آتش سوزی شده است." ¹⁶ البته آمار ارائه شده از سوی مدیر کل منابع طبیعی و آبخیزداری چهارمحال و بختیاری، مدتی کمتر از ۶ ماه اول سال ۱۳۸۸ را در بر می گیرد.

خبرگزاری مستقل محیط زیست ایران، با توجه به روند نگران کننده، موجود می نویسد: "آتش سوزی در جنگل ها و مراتع به عنوان یکی از خطرناکترین عوامل مخرب به شمار می رود... در حال حاضر شاهد و ناظر هستیم آتش سوزی عمدی و غیرعمدی در جنگل در استان خوزستان به خصوص شهرستان هایی همچون شوش، مسجدسلیمان، دزفول، اندیمشک، ایذه، بهبهان و باغملک یکی از مهمترین عوامل نابودی این سرمایه ملی انسانی است. دو آتش سوزی در دشت شیمبار و یک آتش سوزی در جنگل های حفاظت شده پشت سد کرخه که منجر به تخریب و از بین رفتن حدود ۶۰ هکتار از عرصه های جنگلی استان خوزستان شد، این موضوع را به معضلی جدی تبدیل کرده است."¹⁷

در اغلب موارد، آتش سوزی های رخ داده عمدی بوده است. از جمله به آتش کشیدن دو منطقه جنگلی در مریوان در روز سه شنبه ۹/۴/۱۳۸۸ توسط نیروهای رژیم. در این اقدام، نیروهای رژیم در سه راه "برده ره ش" و "پشتی قنبری درویش" از توابع مریوان، جنگل های این مناطق را به آتش کشیدند. این آتش سوزی به سرعت گسترش یافته و مناطق وسیعی را در بر گرفت.¹⁸

در بسیاری موارد، ابتدا عمده درختان یک منطقه جنگلی را قطع می کنند و پس از خارج نمودن درختان قطع شده از محوطه، اقدام به آتش زدن بوته ها، شاخه های خشکیده، بفاپای درختان قطع شده و محدود درختان باقی ما می نمودند تا چنین وانمود کنند که کل درختان آن منطقه در آتش سوخته و از بین رفته اند.

۳- برداشت بی رویه و غارتگرانه ی چوب از جنگل ها: یک کارشناس مؤسسه تحقیقات جنگل ها و مراتع کشور در مورد ارزش های جنگل های ایران می گوید: "حتی اگر تنها از دید اقتصادی به جنگل ها نگاه کنیم، انتظار استحصال چوب از آن نسبت به دیگر مزیت هایش، حقیرانه است... کاهش سیل خیزی اولین مزیت جنگل است. در ۲۰ سال گذشته، نرخ رخداد سیل در کشور حدود ۹۰۰ تا ۹۴۰ درصد افزایش یافته است. یکی از مهمترین دلایل این موضوع، کاهش پوشش گیاهی و افزایش سطح بزهنگی خاک است. هر رخداد سیل، ۵ درصد از تولید ناخالص منطقه سیل زده را کاهش می دهد. ترسیب کربن یکی دیگر از مزایای وجود جنگل است. ترسیب کربن فرآیندی است که طی آن دی اکسید کربن از اتمسفر گرفته شده و در بافت های گیاهی به صورت هیدرات های کربن تجمع و رسوب می کند... در مورد جنگل های هیرکانی [پوشش گیاهی البرز، جنگل های باقی مانده از ۵/۲ میلیون سال پیش هستند که به آن ها جنگل های هیرکانی می گویند- نگارنده]، بخش تحقیقات جنگل ها نتیجه گرفت که بهتر

هیچ اقدام چشمگیر و خاصی انجام نشد. به طوری که بعداً "صفاری" مسوول سابق طرح سامان دهی جنگل نشینان سازمان جنگل ها و مراتع گفت: "در ادارات منابع طبیعی، بخش مشخصی برای پی گیری خروج دام از جنگل وجود ندارد و فقط یک نفر را مسوول این طرح کرده اند." وی همچنین افزود: "من طرح اولیه را در سال ۱۳۵۹ نوشتم."¹² یعنی در واقع حکومت پس از ۲۲ سال به صرافت بررسی این طرح افتاده بود. در همین رابطه یکی از کارشناسان سازمان جنگل ها و مراتع (بدون ذکر نام) عنوان کرده بود که اعتبار اختصاص یافته به طرح خروج دام از جنگل های شمال بسیار کمتر از حد لازم است. وی گفت در سال ۱۳۸۴، از ۳۶۰ میلیارد ریال اعتبار مورد نیاز، فقط ۲۰ میلیارد ریال اعتبار اختصاص یافت. وی همچنین از این که کمیته امداد به جنگل نشینان نیازمند دام می دهد و این مغایر با طرح خروج دام از جنگل است، انتقاد کرد.¹² یعنی طرح فقط به این منظور مطرح شد که پاسخی باشد برای مخالفین و منتقدین حکومت در قبال برخورد با تخریب جنگل ها و در واقع قصد انجام عمل اصلاحی در میان نبود.

در نتیجه در حالی که بر اساس بند یک ماده ۶ طرح صیانت از جنگل های شمال، سازمان جنگل ها و مراتع موظف بود تا سال ۱۳۸۸ کلیه دام ها را از جنگل خارج کند، اما حتی بر اساس آمار دستگاه های دولتی نیز، در حال حاضر حدود ۳/۳ میلیون واحد دامی در جنگل های شمال وجود دارد که ۴۷ درصد آن را گاو، ۴۶ درصد را بز و ۷ درصد را گوسفند تشکیل می دهد.¹²

۲- آتش سوزی در جنگل: آتش سوزی همواره در ایران به عنوان یک عامل مهم نابودی جنگل ها به حساب آمده است. در سال های پس از ۱۳۵۷، چه از طرف عوامل رژیم به مقاصد امنیتی و چه از طرف سودجویان و غارتگرانی که آن ها نیز وابسته به رژیم هستند و از سوی آن حمایت می شوند، به منظور تصرف و تغییر کاربری اراضی مزبور، بارها و بارها در مناطق مختلف، جنگل ها به آتش کشیده شده اند. که متأسفانه این روند همچنین ادامه دارد؛ برخی از این رخدادها را که تنها در سال های اخیر به وقوع پیوسته، مرور می کنیم.

- "در آتش سوزی روز ۲۵/۵/۱۳۸۶ در جنگل های شهرستان بانه، ۱۳۰ هکتار جنگل در کام آتش فرو رفت."¹³
- "طی هفته ی گذشته نزدیک به ۲۰۰۰ هکتار از جنگل های کردستان و کرمانشاه در آتش سوخت."¹³
- سایت رادیو زمانه نیز در مطلبی تحت عنوان "چشم انداز محیط زیست ایران در سال گذشته [۸۷]" چنین می آورد: در سال ۸۷، آتش گرفتن جنگل ها و سوختن صدها هکتار از مناطق حفاظت شده، بخش دیگری از تهدیدات محیط زیست ایران در سال ۸۷ بود. پارک ملی گلستان در سال ۸۷ شاهد چند آتش سوزی وسیع بود. در گسترده ترین این آتش سوزی ها که در ابتدای شهریور ۸۷ به وقوع پیوست، حدود ۲۰۰ هکتار از اراضی جنگلی و مراتع این منطقه در آتش سوخت. پارک ملی گلستان با ۹۱ هزار کیلومتر مربع مساحت، بزرگترین پارک ملی ایران و نخستین پارک ثبت شده کشور در سازمان یونسکو به عنوان یکی از ذخیره گاه های محیط زیستی کره ی زمین است. در این پارک، گونه های مختلف جانوری مانند عقاب طلایی، خرس قهوه ای، پلنگ، مرال، غزال و سایر جانوران کمیاب زندگی می کنند. در کنار آتش سوزی گلستان، می توان به آتش گرفتن ده ها هکتار از مراتع اطراف جنگل های لویزان در شمال تهران، آتش سوزی در جنگل های زانوس در مازندران و آتش سوزی در پارک جنگلی شوشتر در خوزستان نیز اشاره کرد. تالاب بین المللی امیرکلاویه در استان گیلان و در شمال شهرستان لاهیجان نیز از جمله مناطق حفاظت شده ای بود که در سال گذشته طعمه آتش شد."¹⁴

پیدا کرده است که طبق تفاهم نامه ی منعقد بین وزارت راه و ترابری و سازمان حفاظت محیط زیست، باید تا دو سال بعد [از عقد قرارداد] یعنی سال ۱۳۸۵ به انتها می رسید. اما نه تنها عملیات تا به امروز به طول انجامیده، بلکه به عقیده صاحب نظران زیست محیطی و بسیاری از اعضای بدنه کارشناسی سازمان حفاظت محیط زیست، در بسیاری از موارد، بندهای آن [تفاهم نامه] زیر پا گذاشته شده است. تعریض جاده تا عرض ۵۰ متر، در حالی که طبق تفاهم نامه سقف آن ۶/۱۱ متر تعیین شده؛ ساخت دیواره های بتونی بلند و تخریب پوزه های سنگی اطراف جاده و همچنین اجرایی نشدن ساخت گزینه شمالی که در آن مصوبه های دولت پیشین و کنونی و تفاهم نامه بر آن تاکید شده، تنها تعداد اندکی از تخلفات این پروژه است.²²

جاده جنگل ابر: جنگل ابر در ۵۰ کیلومتری شمال شرق شاهرود و در مسیر جاده شاهرود به آزادشهر استان گلستان و روستای ابر قرار دارد. این جنگل ادامه جنگل های شمال کشور است و به دلیل آن که همواره ابری بر فراز این جنگل قرار دارد، به جنگل ابر شهرت یافته است. با آن که ۱۰ مسیر فعال و نیمه فعال از شهرستان گز تا شهرستان آزادشهر که ارتباط بین ۲ استان سمنان و گلستان را برقرار می کنند، وجود دارد، ولی وزارت راه و ترابری رژیم، ظاهراً به دلیل کوتاه شدن این مسیر به طول [فقط] ۲۰ کیلومتر نسبت به مسیرهای دیگر، بر تخریب جنگل ابر که بخشی از نادرترین جنگل های جهان است، پافشاری می کرد تا جاده علی آباد به شاهرود را با گذر از جنگل ابر احداث کند. به دلیل اعتراضات و انتقادات فراوان، کمیسیون زیربنایی، صنعت و محیط زیست مجلس، احداث جاده ابر در داخل جنگل ابر را منوط به موافقت سازمان محیط زیست با طرح وزارت راه و ترابری کرد.²³

البته از هر دو طرف مسیر، دخل و تصرفاتی در جنگل گردیده بود. که با اعتراضات یاد شده، ادامه طرح به حال تعلیق در آمد.

همچنین در استان فارس نیز جاده جدید شهرستان کازرون از مسیر جنگل های "دشت برم" عبور می کند.²⁴ به هر حال متأسفانه در بسیاری موارد جاده ها را یا در داخل جنگل ها و یا در کنار آن ها احداث می کنند که ضربات جبران ناپذیری بر جنگل ها وارد می کند.

۵- اختصاص اراضی جنگلی و منابع طبیعی به منظور احداث پروژه های صنعتی و مسکونی: حکومتی ها و افراد وابسته به آنان در طول سال های پس از ۵۷، زمین های جنگلی زیادی را در نقاط مختلف، به خصوص در مناطقی که ارزش منطقه ای زمین بالاتر بوده، به یغما برده اند. از جمله موارد بسیاری که رخ داده، تخریب حدود ۱۰۰ هکتار از زمین های جنگلی در نوشهر مازندران بوده است. بدین صورت که یک شرکت کشاورزی به نام "جیسا" که به صورت مسولیت محدود ثبت شده و متعلق به عوامل رژیم است، قبل از دهه ۷۰ خورشیدی مساحتی حدود ۹۴ هکتار از اراضی جنگلی و جلگه ای منطقه "توسکا تک" و "دیزرکلا" نوشهر (شکارگاه سابق) واقع در پلاک های ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ فرعی از ۲۱ اصلی و ۸ فرعی از ۱۷ اصلی بخش ۴ قشلاق میان بند را جهت اجرای طرح جنگل کاری، از سازمان جنگل ها و مراتع کشور تحویل گرفته و به تملک خود در می آورد. اما طی سالیان متمادی اقدام به اجرای طرح و انجام تعهدات خود نمی نماید. در عین حال، با توجه به جاذبه ی توریستی منطقه و سودهای کلان موجود در ساخت و ساز در عرصه های جنگلی و ساحلی و جلگه ای، با اعمال نفوذ در سازمان جنگل ها و مراتع کشور، خواستار تغییر کاربری عرصه ی تحت تملک از جنگل کاری به طرح تلفیقی جنگل کاری- مسکونی می گردد تا با انجام تفکیک و ساخت و ساز در اراضی مذکور، از سرمایه های ملی

است اولویت اصلی مان حفاظت از جنگل های شمال باشد، به این صورت که بهره برداری از آن ها نداشته باشیم و برای تأمین نیازهای چوبی مان به واردات روی بیاوریم... اگر کشور ما بر اساس اقتصاد بوم شناختی و اقتصاد اکولوژیک اداره شود و ارزش واقعی یک هکتار جنگل را محاسبه کنیم، می بینیم که درآمد حاصل از استحصال چوب جنگل ها، قابل صرف نظر است.¹⁹

اما چنان که بسیار خواننده، شنیده و یا در تصاویر دیده ایم، برداشت چوب از جنگل ها به شکل فاجعه آمیزی رخ داد، به طوری که در بسیاری موارد، جنگل ها پاک تراشی شده و علیرغم همه ی اعتراضات و انتقادات، اقدامات مزبور متوقف نشد.

در عین حال، پس از گذشت سال ها، رژیم مبادرت به راه اندازی تشکل هایی به نام "تعاونی جنگل" و سپردن بخشی از امور به آن ها کرد تا چنین وانمود کند که تعاونی های مزبور مسبب تمامی این فجايع بوده اند. هر چند که تعاونی های جنگل هم مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار خود رژیم بود و فعالیت آن ها تقریباً منحصر به برداشت چوب بود و اقدام خاصی در جهت جنگل کاری و احیاء جنگل ها انجام ندادند و روز به روز نیز به قهقهه راه رفتند: "در طول سال هایی که از اجرای اولین طرح های جنگل داری می گذرد، شبیه های کاملاً متفاوتی برای اداره آن ها به کار گرفته شده، تا سال ۱۳۵۷ حدود ۶/۷۳ درصد وسعت طرح های جنگل داری در اختیار مجریان دولتی بوده اما بعد از معطوف شدن سیاست دولت... به خصوصی سازی، اولین تعاونی جنگل در سال ۱۳۶۵ در گیلان تأسیس شد... تا سال ۱۳۷۷، ۲۰ تعاونی جنگل در استان های شمالی تشکیل شد. اما بنا به دلایل متعدد، میانگین هزینه ی این تعاونی ها در اغلب سال ها بر درآمدهای آن ها پیشی گرفت... تا جایی که سهم آن ها از اداره جنگل های شمال در حد ۲/۱۵ درصد وسعت طرح های جنگل داری و اگرداری باقی ماند."²⁰

اما یکی از خواندنی ترین افشاگری ها در مورد تاراج چوب جنگل های شمال در رژیم جمهوری اسلامی، بخشی از سخنرانی عباس پالیزدار در دانشگاه همدان است. در این سخنرانی، وی که به نقش روحانیان رده های بالای حکومت در مفاصد اقتصادی پرداخته، چنین می گوید: "آقای یزدی [رییس وقت قوه ی قضاییه] بر می دارد می نویسد که جناب فروزش، حمید ما بیکار است. ترتیبی اتخاذ فرمایید که از جنگل های شمال جهت صادرات چوب بهره مند گردد. آقای حمید یزدی پسر آقای [آیت ا... یزدی، مدیر کل حوزه ریاست قوه ی قضاییه بود در آن مقطع و متأسفانه جنگل های شمال را [این طوری] به تاراج بردند و رفتند. یعنی طوری شده بود که در این پرونده، من دیدم که یک سری مردم بیچاره ی شمال که حق قانونی شان بود، و به اندازه هیزمشان و به اندازه مصرفشان چوب انبار کرده بودند، یا شاید یک خرده بیشتر مصرف کرده بودند یا حتی برده بودند و فروخته بودند و با انبار کرده بودند و یا هر چی؛ [آن ها را] گرفته بودند، بازداشت و پاسگاه و بگیر و ببند، که خانواده شهدا ریخته بودند جلوی زندان. علت آن که این پرونده هم ثبت شده بود این بود که کسی به این ها گفته بود که آقای حمید یزدی چه طور این همه چوب را به تاراج می برد و ما که یکی دو تا یا چند هیزم و چوب برداشت کرده ایم، شما ما را به عنوان متهم گرفته اید؟"²¹

۴- احداث جاده در اراضی جنگلی: در طول سالیان بعد از ۵۷، به بهانه های مختلف هزاران کیلومتر جاده در دل جنگل های مناطق مختلف ایران کشیده شده که احداث هر یک فاجعه ای به شمار می رود. از جمله ی این اقدامات می توان به احداث جاده در پارک ملی گلستان اشاره کرد: "عملیات اجرایی پارک ملی گلستان با هدف ترمیم جاده تهران - مشهد که بخشی از آن در اثر رخداد سیل سال ۱۳۸۰ تخریب شده بود، در حالی تا امروز [۱۳۸۷] ادامه

سنجاب ایرانی را به شدت در معرض خطر قرار می دهد و به چرخه حیوانات در این مناطق آسیب می رساند.²⁹ در مجموع اقدامات و فعالیت های رژیم تغییرات منفی شدیدی را از نظر کمی و نیز کیفی در جنگل های ایران باعث شده است. از دیدگاه آماری، سازمان خوار و بار و کشاورزی ملل متحد یا فائو (F.A.O) سطح جنگل های ایران را در سال ۱۳۵۶، ۲۱ میلیون هکتار اعلام کرد.³⁰ سپس، همین سازمان سطح کل جنگل های کشور را در سال، ۱۳۸۴ ۳/۷ میلیون هکتار و در سال ۱۳۷۹، ۲۹۹/۷ میلیون هکتار و در همان سال ۷۹، سطح جنگل های طبیعی کشور را، ۰۱۵/۵ میلیون هکتار اعلام نموده است. این سازمان همچنین اعلام داشت که تغییر سطح جنگل ها در ایران در سال ۲۰۰۰ نسبت به سال ۱۹۹۰ روند منفی داشته و طی این دوره ۱۱ درصد کاهش سطح داشته است.³¹ ■

منابع:

- 1- حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست): "میراث با طراوت جنبش نوین کمونیستی ایران را گرامی داریم" (بیانیه ی حزب به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد قیام مسلحانه سرداران درآمل)، 1387/11/5
- 2- حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست): "پرنده نوپرواز"، آلمان، 1383
- 3- احمد یغما: حزب رنجبران و جنگل های شمال - وبلاگ AhmadYaghma.blogfa
- 4- سایت تربیون چپ: "کمونیست ها و جنگ انقلابی" 1386/8/11
- 5- سایت 19 بهمن - زندگی نامه محمدرمزی پور
- 6- شباهنگ راد: جنگل خوی پست مازندران غرق در خون شد - سایت تیرستان ۱۳۸۷/۱/۳
- 7- سایت سازمان مجاهدین خلق ایران: یاد شهیدان، لیست شهیدان، مجاهد خلق نظام الدین عنقابی
- 8- داریوش بیات: سایت سازمان جنگل ها، مراتع و آبخیزداری کشور- ۱۳۸۶/۱۱/۱۷
- 9- یوسف گرجی بحری: آسیب شناسی طرح خروج دام از جنگل های شمال - سایت jangalhayeshomal
- 10- سایت marta83
- 11- سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۱۳۸۸/۸/۴
- 12- آسیب شناسی طرح خروج دام از جنگل های شمال - سایت jangalhayeshomal
- 13- سایت دیده بان محیط زیست ایران - ۱۳۸۶/۵/۳۰
- 14- بیژن روحانی: چشم انداز محیط زیست ایران در سه سال گذشته - سایت رادیو زمانه - ۱۳۸۸/۱/۱۳
- 15- روزنامه همدان پیام - شماره ۷۵۰ - دوشنبه ۱۳۸۸/۶/۹
- 16- خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۱۳۸۸/۶/۱۵
- 17- سایت خبرگزاری مستقل محیط زیست ایران - ۱۳۸۸/۷/۲۷
- 18- سایت آزادی اندیشه ۳، به نقل از آژانس ایران خبر ۷- جولای ۲۰۰۹
- 19- خبرگزاری مستقل محیط زیست ایران ۱۶/۱۶ - ۱۳۸۸/۱/۱۶
- 20- روزنامه ایران: يك جنگل هزار آرزو - دوشنبه ۱۳۸۸/۴/۲۳
- 21- عباس پالیزدار: نقش روحانیان در مفاصد اقتصادی - سایت balatar.wordpress.com
- 22- الهه موسوی: روزنامه اعتماد ملی - شماره ۱۷۲۷ - ۱۳۸۷/۴/۳۰
- 23- محسن ظهوری: جاده ابر با نظر محیط زیست از میان جنگل می گذرد - سایت سرود کوهستان - ۱۳۸۷/۲/۹
- 24- سایت farsnama به نقل از ایرنا ۲۵/۸/۱۳۸۷
- 25- شهید امین آزاد - سایت ettelaat.net
- 26- سایت دیده بان محیط زیست ایران به نقل از روزنامه هم میهن - ۱۳۸۶/۳/۳
- 27- مژگان جمشیدی: روزنامه اعتماد ملی - شماره ی ۸۵۲ - ۱۳۸۷/۱۱/۱۵
- 28- خبرگزاری کشاورزی ایران (ایانا) - ۱۳۸۸/۷/۸
- 29- خبرگزاری کشاورزی ایران (ایانا) - ۱۳۸۸/۷/۱۳
- 30- سایت خبرگزاری مستقل محیط زیست ایران
- 31- سایت سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO)

حداکثر سوءاستفاده را بنماید. در نهایت شرکت مزبور در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ مجوز مربوطه از اداره کل منابع طبیعی منطقه نوشهر نیز، می گردد.²⁵

در موردی دیگر، در سال ۱۳۸۶ به دستور اسکندری وزیر وقت وزارت جهاد کشاورزی و پی گیری ها و فشارهای شخصی به نام سردار عبداللهی از استانداری استان گیلان، ۱۲۰ هکتار از جنگل های باستانی شمال کشور در منطقه سراوان رشت، تخریب شد. اسدی مدیر کل حفاظت سازمان جنگل ها در مورد علت تخریب جنگل های سراوان گفته بود: "رئیس جمهور در جریان سفر اخیر خود به استان گیلان، مصوبه ای برای توسعه ی شهرک صنعتی رشت و به طور کلی ورود صنایع به استان گیلان داشت و در پی آن، درخواست واگذاری ۱۲۰ هکتار از جنگل های سراوان مطرح شد و چون استانداری مرتباً فشار می آورد، سازمان موضوع را به وزارتخانه محول کرد تا وزیر تصمیم بگیرد... تخریب های چند روز گذشته، فاقد توجیه فنی و قانونی است."²⁶

همچنین مجلس رژیم مدتی پیشتر طرحی را در دست بررسی داشت که به موجب آن، واگذاری اراضی جنگل های شمال در قطعات یک هکتاری به صورت اجاره های ۹۹ ساله، به افراد، بلامانع باشد. بر اساس این طرح، سازمان جنگل ها و مراتع کشور و وزارت جهاد کشاورزی موظف به واگذاری اراضی ملی در مناطق خارج از عرصه های جنگلی تا ارتفاع ۲۰۰۰ متری از سطح دریا در قطعات ۲ هکتاری به صورت اجاره ی ۹۹ ساله به متقاضیان می شدند. این طرح، "طرح افزایش بهره وری بخش کشاورزی" نام داشت. اما در ماده ی ۸ آن، ساخت ویلا هم در اراضی واگذاری، مجاز شمرده شده بود. این طرح به اعتقاد کارشناسان قبل از هر چیز یادآور واقعه ی تلخ "واگذاری جنگل های شمال در قطعات ۲ تا ۳۵ هکتاری" در سال های قبل از ۵۷ و نیز طرح ویرانگر "طوبی" در دهه ۷۰ بوده است. کاظم نصرتی رئیس جامعه جنگلبانی کشور در این مورد گفته بود که ماده ۸ این طرح، چوب حراج به همه ی اراضی ملی و حتی جنگل های شمال زده است که اگر تصویب شود، باید فاتحه ی منابع طبیعی ایران را برای همیشه خواند.²⁷ در حالی که انتقادات فراوانی به طرح مذکور وارد می شود، طرح در نیمه ی دوم مهر برای تصویب جزییات به صحن علنی می رود.²⁸ و نکته ی آخر این که عباس رجایی رئیس کمیسیون کشاورزی مجلس گفته: "طرح افزایش بهره وری، قانونی بسیار مترقی است."²⁹

۶- قطع درختان جنگلی به منظور عبور خطوط انتقال نفت و گاز: از جمله دلایل کاهش سطح جنگل ها در ایران، قطع درختان جنگلی و تخریب جنگل به منظور عبور خطوط انتقال نفت و گاز است که گاه توسط دستگاه های ذیربط به طور خودسرانه و گاه با موافقت سازمان های مسئول حفظ و حراست جنگل و منابع طبیعی صورت می گیرد. از جمله رخدادهای اخیر مربوط به این امر، قطع ۱۰ هزار درخت بلوط در منطقه ی حفاظت شده ی دنا در روزهای ۷ و ۸ مهرماه سال ۱۳۸۸ می باشد. بدین صورت که کارگران خط انتقال گاز از عسلویه به مناطق شمال و شمال غرب کشور، در طول دو روز، از چهارشنبه ۷/۷/۱۳۸۸ تا پنج شنبه ۸/۷/۱۳۸۸، بیش از ۱۰ هزار اصله درخت کهنسال بلوط را در حوزه "سینه نمک" در منطقه حفاظت شده دنا، برای انتقال این خط لوله گاز قطع کرده اند. وسعت تخریب جنگل ها در منطقه حفاظت شده دنا نزدیک به ۳ کیلومتر با عرض ۲۸ متر عنوان شده و پیش بینی کارشناسان این است که اگر ممانعتی از سوی محیط بانان صورت نمی گرفت، این تخریب تا مرز ۱۰۰ هزار درخت تا پایان مسیر پیش می رفته است. دکتر اسماعیل کهرم کارشناس حیاط وحش کشور در این رابطه اظهار داشت که: "قطع ۱۰ هزار درخت بلوط در منطقه ی حفاظت شده ی دنا، زیستگاه

گمان در بسیاری از جاهای دیگر، می توان یافت. کار مارکس تأسیس رابطه ای عینی میان دولت و ساختار طبقاتی جامعه بود.

دولت، نهاد یا مجموعه ای از نهادهاست که مبتنی بر دسترس پذیری اجبار قهرآمیز نزد عوامل خاصی در جامعه است تا سلطه ی طبقه ی حاکم را از ابقا و مناسبات مالکیت موجود را از گزند تغییر حفظ کند و طبقات دیگر را تحت انقیاد نگهدارد.

«تحت انقیاد» نه لزوماً و نه معمولاً به معنی به شلاق بستن نیست بلکه عموماً بدین معناست: آمادگی اطاعت، رضایت منفعلانه، و یا وابستگی ریشه دار. طبقه ی حاکم در وحله ی نخست بر فشارهای اقتصادی متکی است:

[انگلس می نویسد] طبقات مالک... طبقه ی کارگر را نه تنها با قدرت ثروتشان، با استثمار ساده ی کار توسط سرمایه، بلکه با قدرت دولت نیز - یعنی با ارتش، بوروکراسی و دادگاه ها - در حالت بندگی نگه می دارد.²⁹

اقدامات مستقیم دولت در درجه ی اول شامل روش کمکی و سرانجام شامل اقدام نهایی (ultim ratio) است. فقره ی مذکور از انگلس چنین ادامه می یابد:

... در داخل این ساختار اجتماعی مبتنی بر پیوندهای جنسی، بهره وری کار بیش از پیش توسعه پیدا می کند؛ همراه آن، مالکیت خصوصی و مبادله، اختلاف در ثروت امکان بهره مندی از کار دیگران و بدان طریق شالوده ی آنتاگونیسم های طبقاتی بوجود می آید: عناصر جدید اجتماعی که نسل در اندر نسل می کوشند تا ساختار قدیم جامعه را با شرایط جدید وقف دهند، تا اینکه سرانجام ناسازگاری آندو به انقلاب کاملی منجر می گردد. جامعه ی قدیمی مبتنی بر گروه های جنسی در جریان برخورد طبقات اجتماعی نوظهور از هم پاشیده می شود؛ به جای آن جامعه ی جدیدی بوجود می آید که در وجود یک دولت متشکل شده و واحدهای زیرین آن، نه گروه های جنسی بلکه گروه های سرزمینی (territorial) هستند، جامعه ای که نظام خانوادگی اش کاملاً تحت سلطه نظام مالکیت قرار دارد و آنتاگونیسم های طبقاتی در آن که محتوای کل تاریخ مدون را تا کنون تشکیل می دهد، اکنون آزادانه گسترش پیدا می کند.³⁰

و: دولت... محصول جامعه در مرحله ی معینی از تکامل آن است؛ وجود آن به معنی پذیرش این نکته است که این جامعه درگیر تضادی لاینحل با خود است، که در تنگنای آنتاگونیسم های سازش ناپذیری است که از حل آن قاصر است. اما برای آن که این آنتاگونیسم ها، یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، طرفین و جامعه را در نبردی عقیم و بی ثمر نبرند و برای تعدیل ستیزها و حفظ تضادها در قالب «نظم»، نیاز به قدرتی وجود دارد که ظاهراً در بالاسر جامعه قرار گرفته است؛ و این قدرت برخاسته از درون جامعه اما در واقع در بالاسر آن که به صورتی فزاینده خود را از جامعه مجزا و بیگانه می کند، همان دولت است.³¹

در این معنی، سیاست فشرده ی اقتصاد است: مارکس می نویسد، «قدرت دولت، نیروی متمرکز و سازمان یافته ی جامعه است»؛ در این معنی دولت «جمع بندی جامعه ی بورژوازی» است.³² مناسباتی را که جمع بندی می کند «پیش از هر چیز دیگری اقتصادی اند».³³ این، به نظر انگلس «بازتاب متمرکز نیازهای اقتصادی طبقه ی کنترل کننده ی تولید است».³⁴

دولت و جامعه - بخش سوم

فصلی از کتاب نظریه انقلاب مارکس

جلد اول دولت و بوروکراسی

نویسنده هارل درپیر

ترجمه حسن شمس آوری

نشر مرکز - 1382

4 - دولت به منزله روبنا

پس دولت تا آنجا که نهادهای لازم برای انجام کارکردهای مشترک جامعه به منظور بقای مستمرشان مستلزم جدایی قدرت اجبار قهرآمیز از کالبد عمومی جامعه است، به وجود می آید. همین نقش اجبار قهرآمیز است که موافقت بر سر مفهومی بدیل درباره ی دولت، یعنی مفهوم «امر سیاسی» را در محافل آکادمیک با دشواری مواجه می کند.

مقاله ی عمده ای درباره ی این موضوع در **دائرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی**، 1968، این نکته را می پذیرد که «ارایه تعریف واحدی از دولت که برای اکثریت افراد دخیل در این مسأله رضایت بخش باشد غیر ممکن است».²⁵ سه دهه ی پیش، دائرة المعارف قدیمی علوم اجتماعی (1937) علناً پذیرفته بود که هیچ تعریفی از امر سیاسی ندارد، یعنی، نمی داند که علم سیاست چیست.²⁶ اکنون نویسندگان دائرة المعارف خلف آن، کوشش هایی مختلف در این زمینه (تحت عنوان گوناگون با سر مدخل های سیاسی یا دولت) کرده اند. روشن است که یکی از موانع توافق این است که ارائه هر تعریف قابل دفاع، به طرح شیخ مارکسیسم خواهد انجامید، یعنی تعریفی خواهد بود که اساساً با اجبار قهرآمیز نهادینه انطباق دارد، که در صورت پذیرش، نظریه ای طبقاتی خواهد بود که این پرسش را باید طرح کند که «اجبار کی علیه کی؟»

یکی از این راه های اجتناب از این خطر، کار کردن با اصطلاح **تصمیم گیری** است. بی گمان، دولت اقتداری تصمیم گیری است اما هر نوع تصمیم گیری جنبه ی سیاسی ندارد. پس تصمیم گیری سیاسی چیست؟ همین پرسش مسأله را دوباره به سر جای اولش برمی گرداند. یکی از بندهای **دائرة المعارف** مذکور، 1968، به صورتی جزئی نقش نیاز را می پذیرد تا از مارکسیسم فاصله بگیرد: د. ادیسون می نویسد، جامعه شناسان سیاسی اولیه، من جمله مارکس،

قهر و قدرت را بویژه در مبارزه و ستیز میان گروه ها و طبقات، جنبه فطری مناسبات سیاسی می دانستند. در ایالات متحده خیلی طول کشید تا تغییر آن پذیرفته شود، و دلیل آن صرفاً این بود که با فلسفه های اجتماعی نا مقبول اروپایی پیوند داشت.²⁷

این تنها تلاش عمده برای یافتن فرمولی برای پذیرش این رهیافت ضمن رد پیوندهای نامقبول آن است. نتایج تردیدآمیز این تلاش، ایستون را به این نتیجه گیری سوق داد که «اندیشه ی قدرت در زیر ابر سنگینی از ابهام مدفون ماند».

باید اضافه کنیم که سر چشمه ی تعریف امر سیاسی بر اساس قهر در اندیشه ی مارکس نیست؛ بلکه از اندیشه های رایج پیش از وی به شمار می آید. اشاره بدان را در آثار پیش از دوره ی مارکسیست شدن انگلس در اوایل 1844²⁸ و بی

بنابراین کمونیتته نه چون یک واحد یگانه (Union) بلکه چون به اتحاد (unification) ظاهر می گردد؛ در حکم اتحاد است که صاحبان زمین، اتباع مستقلی را تشکیل می دهند، و نه در حکم وحدت یگانه. پس کمونیتته در واقع در حکم دولت و موجودیتی دولتی آن گونه است که در واقع در حکم دولت و موجودیتی دولتی آن گونه که در دوران باستان بود، وجود ندارد، چون به صورت شهر (town) موجودیت ندارد. برای آن که کمونیتته موجودیتی بالفعل پیدا کند، زمین داران آزاد باید مجلسی تشکیل دهند، در حالی که - برای مثال در روم - کمونیتته قطع نظر از چنین مجالسی، در وجود خود شهر و مقامات سرکرده ی آن، موجودیت دارد.³⁹

2- قبلاً بر اهمیت خصوصیت دوم تأکید کرده ایم: ایجاد نهادها و ابزارهای تخصصی اجبار منفک از کل کمونیتته،

دوم تأسیس قدرت عمومی است که دیگر با جمعیتی که خود را به صورت نیرویی مسلح سازمان می دهد مستقیماً انطباق ندارد. این قدرت عمومی ضرورت دارد چون به دلیل ایجاد شکاف میان طبقات، تشکیل سازمان مسلح جمعیت غیرممکن شده است. بردگان نیز به جمعیت تعلق داشتند 90,000 شهروند آتنی در مقابل 365000 برده صرفاً طبقه ی ممتازی را تشکیل می دادند. ارتش خلقی دموکراسی آتن، قدرت عمومی اشرافی در مقابل بردگان بود و آنان را مهار می کرد؛ اما ژاندارمری نیز برای مهار شهروندان نیز ضرورت داشت ... این قدرت عمومی در هر نوع دولتی وجود دارد؛ و صرفاً متشکل از افراد مسلح نبوده بلکه متشکل از ضمانت مادی چون زندان و انواع گوناگون نهادهای اجبار نیز هست که در جامعه ی خویشاوندی (gentile) اصلاً وجود نداشت. این عوامل در جوامعی که آنتاگونیزم های طبقاتی در آن هنوز پدید نیامده و در اماکن دور افتاده، مثل برخی دوره ها و برخی مناطق در ایالات متحده ی آمریکا، بسیار کم اهمیت و تقریباً نا چیز بود. ** به هر حال این به نسبت حادثتر شدن آنتاگونیزم های طبقاتی در چارچوب دولت و نیز با بزرگتر و پر جمعیت تر دولت های مجاور، بیش از پیش قدرتمند می گردند. کافی است به اروپای معاصر خود نگاهی بیندازیم، جایی که مبارزه ی طبقاتی و رقابت برای انجام فتوحات، قدرت عمومی را چنان محکم و استوار کرده است که بیم آن می رود که جامعه و حتی خود دولت را به کام خود فرو برد.⁴⁰

مارکس در تفسیر این واقعیت که به عنوان رسمی حاکم هونزولرن «خدای جنگ» (kriegsherr) است، می گوید این بدان معناست

که ستون حقیقی قدرت پادشاهی آنها را نه در میان مردم بلکه در برابر آن است، با علائم خصوصی مجزا شده و برای تبعیت منفعلانه آموزش دیده و به ابزاری صرف در دست این خاندان تبدیل شده که آن را همچون مایملکی در اختیار دارد و از آن در راه بوالهوسی هایش بهره می گیرد.⁴¹

3- این نهاد جدید دولت از همان ابتدا بسیار پر خرج تر از سایر شیوه های سازمان دهی جامعه بود. شهروندان می بایست در تأمین هزینه های آن مشارکت داشته باشند: مالیات.

استعاره ی «تمرکز» به جوهر اجتماعی قدرت دولت تأکید دارد اما همان طور که خواهیم دید، نمی تواند حق مطلب را در خصوص همه ی جوانب آن ادا کند. مارکس استعاره ی دیگری پیشنهاد داد: دولت «روبنایی سیاسی» است که بر سازمان اجتماعی - اقتصادی جامعه استوار است؛ فرمالیست ها که چشمان شان را صرفاً بر شکل های سیاسی دوخته اند، خود را با «واقعیت های اقتصادی» زیر ساخت آن شکل های آشنا نمی کنند؛ اما «پیشرفت واقعی در نگارش تاریخ مدرن با فرود از سطح سیاسی به اعماق حیات اجتماعی به دست آمده است.» * انگلس می گوید، در تاریخ مدرن «دولت - نظم سیاسی - عنصر تابع و جامعه ی مدنی - قلمرو مناسبات اقتصادی - عنصر تعیین کننده است.»³⁷

5- خصوصیات ویژه ی دولت

دولت، این نهاد سیاسی جدید، در برخی جوانب مهم با اقتدارهای بدوی (پیش - سیاسی) سازمان دهنده ی کمونیتته های قبلیه ای تفاوت دارد.

1- دولت قدرتی حاکم بر یک قلمرو معین (و بدان طریق شامل مردم آن قلمرو) است، نه حاکم بر یک گروه خویشاوند از مردم مربوط به هم. تساوی ساختار سیاسی با قلمروی معین یا قطعه ای از زمین، روزگاری بدعت به شمار می رفت.

دولت به دلیل پیدایش مالکیت خصوصی و تبعات اجتماعی ناشی از این دگرگونی، می بایست بر قلمرو معینی استوار باشد. به شیوه ای که انگلس این فرایند را با اندکی تفصیل در مورد خاص آتن تشریح می کند توجه کنید.³⁸ مناسبات اقتصادی جدیدی (برده داری، مبادله ی محصولات، پول و غیره) گروه های اجتماعی خویشاوند قدیمی را در یک دوره ی زمانی از هم پاشید و اعضای این گروه های خویشاوند، به جای تمرکز بر حول زمین مشترکشان، در سرتاسر آتیکا پراکنده شدند. در خود شهر آتن، منافع تجاری، همه ی آنان را بصورتی آشفته در هم آمیخت. مشاغل جدید، جمعیت را به انواع جدیدی از گروه های ذینفع تقسیم کرد که هیچ رابطه ای با ساختار خویشاوندی قدیم نداشتند. طبقه ی جدید برده و همین طور بیگانگان و خارجیانی که برای مقاصد جدیدی تجارتی در آتن سکونت داشتند کاملاً خارج از ساختار قدیم بودند. بدینسان ساختار اجتماعی قدیم مبتنی بر خویشاوندی رفته رفته ویران شد و نهادهای جدیدی که برای سازمان دادن مناسبات اجتماعی جدید در حال پیدایش بود صرفاً می توانست با مردم بر اساس جایی که زندگی می کردند. نه بر اساس مناسبات خونی، مرتبط باشد.

مارکس به این نکته نیز اشاره دارد که تا زمانی که (مثلاً) واحدهای خانوادگی تک تک در سراسر منطقه ای جنگلی پراکنده اند، مثل مورد قبایل ژورمانیک قدیم، دولت ندرتاً می تواند پدید آید. حد معینی از تمرکز شهری برای تشکیل وحدتی که با حال و روز دولت سازگار باشد، الزامی است. در خصوص آلمان قدیم احتمالاً کمونیتته ای از این واحدهای خانوادگی پراکنده در روستا که با پیوندهای خویشاوندی تشکیل شده بود، وجود داشت؛ اما در حالی که این ساختار کمونیتته ای شاید بتوان آنان را متحد کند، نمی تواند چنان وحدتی را به وجود آورد. به قول مارکس:

"بگذارید این وطن دوباره وطن شود"شاعر: **لنگستون هیوز***ترجمه: **احمد شاملو**

بگذارید این وطن دوباره وطن شود

بگذارید دوباره همان رویایی شود

که بود.

بگذارید پیشاهنگ دشت شود

و در آن جا که آزاد است منزلگاهی بجوید.

این وطن هرگز برای من وطن نبود.

بگذارید این وطن رویایی باشد که رویاپروان در رویای

خویش داشته اند.

بگذارید سرزمین بزرگ و پرتوان عشق شود

سرزمینی که در آن، نه شاهان بتوانند بی اعتنایی نشان دهند نه

ستمگران اسبابچینی کنند

تا هر انسانی را، آن که برتر از اوست از پا درآورد.

این وطن هرگز برای من وطن نبود.

آه، بگذارید سرزمین من سرزمینی شود که در آن، آزادی را با

تاج گل ساخته گی وطن پرستی نمی آریند.

اما فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست، زنده گی آزاد

است

و برابری در هوایی است که استنشاق می کنیم.

در این «سرزمین آزاده گان» برای من هرگز نه برابری در

کار بوده است نه آزادی

بگو، تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می کنی؟

کیستی تو که حجابت تا ستاره گان فراگستر می شود؟

سفیدپوستی بینوایم که فریبم داده به دورم افکنده اند،

سیاهپوستی هستم که داغ برده گی بر تن دارم،

سرخپوستی هستم رانده از سرزمین خویش،

مهاجری هستم چنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته ام

اما چیزی جز همان تمهید لعنتی دیرین به نصیب نبرده ام

که سگ سگ را می درد و توانا ناتوان را لگدمال می کند.

من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار، که گرفتار آمده ام

در زنجیره ی بی پایان دیرینه سال

سود، قدرت، استفاده،

این ها در جامعه خویشاوندی کاملاً ناشناخته بود؛ اما امروز از آن خبر داریم. با پیشرفت تمدن مالیات ها هم دیگر کافی نیست؛ دولت حواله هایی برای آینده صادر می کند، قرض و بدهی های عمومی بالا می آورد.⁴² همه ی این ها شیوه های مختلفی است که دولت با آن کیف پول شهروندان را تأمین مالی خود به خدمت می گیرد. بنابراین ضرب المثل قدیمی «هیچ چیز یقین تر از مرگ و مالیات نیست» نه حاصل از طبیعت بشر بلکه حاصل زندگی در جامعه ی طبقاتی است.

4- کارکردهای جدید و خاص دولت مستلزم دیوان سالاری (officiadom) جدید در مقیاسی بی سابقه است که سر انجام تبدیل به بوروکراسی می شود - دیوان سالاری حاکم. حقیقت این است که حتی در اقتدارهای پیش - سیاسی کمونیتیه های قبیله ای، تقسیم کار مستلزم آن است که افراد خاصی تبدیل به مأمورانی شوند که غالب اوقاتشان باید وقف کارهای عمومی گردد (سران مذهبی و قبیله ای و غیره)؛ اما این ها مقام های موقت به شمار می رفتند و لزوماً به معنی اعطای قدرت حاکم نیز نبود و شمار این افراد نیز بسیار اندک بود. اما تفاوت عمده ی این مأموران با بوروکراسی دولتی متداول را باید جای دیگری بجویم. دولت می کوشد پرسنل بوروکراتیک خود را از کل جمعیت مجزا کند، دیوار اجتماعی خاصی پیرامون آنان بکشد، آنان را به فراز جامعه ارتقا دهد و در هاله ای پرشش ناپذیر قرار دهد.

اکنون مأموران با بدست گرفتن قدرت عمومی و حق وضع مالیات ها، به منزله ی اندام های جامعه در بالای سر جامعه ایستاده اند. حرمت آزادانه و داوطلبانه ای که متوجه ی اندام های نظام خویشاوندی بود، حتی اگر می توانستند آن را به دست آورند، دیگر برایشان رضایت بخش نبود؛ ادای احترام به محمل های قدرتی که بیگانه از جامعه شده بود می بایست به وسیله قوانینی استثنایی اعمال گردد که به سبب آن از قداست و مصونیتی خاص بهره مندند. دون پایه ترین پلیس خدمت گزار در دولت متمدن از «اقتدار» ی بیش از همه ی اندام های جامعه ی قبیله ای در مجموع، برخوردار است؛ اما قدرتمندترین شهریار با بزرگ ترین دولتمرد یا ژنرال دنیای متمدن نسبت به احترام بی حد و حصر و بی چون و چرایی که معمولی ترین سرکرده ی قبیله از آن برخوردار است؛ بیشک رشک خواهد برد. این یک در قلب جامعه قرار دارد و آن یک به عنف می کوشد تا نماینده ی چیزی در خارج و در بالای سر جامعه باشد.⁴³

در حالی که جایگاه بوروکراسی در جامعه نسبت به زمان و مکان دستخوش تغییر زیادی است، اما امروز بیش از هر زمان دیگر آشکار شده است که همین خصوصیت دیوان سالارانه است که نشانه ی بارز جوامع استثماری است. در فصول آتی توجه دقیق تری بدان خواهیم کرد...

6- دولت به منزله ی قوه ی مجریه ی طبقاتی

این مطلب ادامه دارد ...

– از آن بینوایان، سرخپوستان، سیاهان، من،
 که این وطن را وطن کردند،
 که خون و عرق جبین شان، درد و ایمان شان،
 در ریخته گری های دست هاشان، و در زیر باران خیش هاشان
 بار دیگر باید رویای پرتوان ما را بازگرداند.
 آری، هر ناسزایی را که به دل دارید نثار من کنید
 پولاد آزادی زنگار ندارد.
 آه، آری
 آشکارا می گویم،
 این وطن برای من هرگز وطن نبود،
 با وصف این سوگند یاد می کنم که وطن من، خواهد بود!
 رویای آن
 همچون بذری جاودانه
 در اعماق جان من نهفته است.
 ما مردم می باید
 سرزمین مان، معادن مان، گیاهان مان، رودخانه هامان،
 کوهستان ها و دشت های بی پایان مان را آزاد کنیم:
 همه جا را، سراسر گستره ی این ایالات سرسبز بزرگ را –
 و بار دیگر وطن را بسازیم

* لنگستون هیوز نامی ترین شاعر سیاهپوست آمریکایی است با
 اعتباری جهانی. به سال 1902 در چاپلین (ایالت میسوری) به دنیا
 آمد و به سال 1967 در هارلم (محله سیاه پوستان نیویورک) به
 خاطره پیوست.
 او در رویای خود دنیایی را می دید که در آن هیچ انسانی انسان
 دیگر را خوار نمی شمارد...

پانویس:

* این جا نقل قول ها همه از مقاله ی 1858 مارکس است.³⁵ این
 استعاره ی زیر بنا - رو بنا، که گاهی به منزله ی ابداع متأخر انگلس
 از آن یاد می شود، نخستین بار در ایدئولوژی آلمانی طرح شد:
 «سازمان اجتماعی، که مستقیماً از درون تولید و تجارت بسط پیدا می
 کند... در همه ی اعصار زیر بنای دولت و مابقی روبنای
 ایدئولوژیک را تشکیل می دهد...»
 ** ایجاد قدرت دولت در این مناطق از مضامین خاص وسترن
 هاویوود است: مردی دارای آدم مخصوص یا گروه سوار نظامی که
 چهار نعل به سوی انجام عملیات نجات می تازد مظهر قدرت دولت
 (سفید پوستان) است. بخشی از جاذبه و ستون برای مردمان خیلی
 متمدن، بدون شک ناشی از وضعیت بدوی موجود در زمان های
 نسبتاً متأخر است.

قاپیدن زمین، قاپیدن زر،
 قاپیدن شیوه های برآوردن نیاز،
 کار انسان ها، مزد آنان،
 و تصاحب همه چیزی به فرمان آز و طمع.
 من کشاورزم – بنده ی خاک –
 کارگرم، زر خرید ماشین.
 سیاهپوستم، خدمتگزار شما همه.
 من مردم: نگران، گرسنه، شوربخت،
 که با وجود آن رویا، هنوز امروز محتاج کمی نانم.
 هنوز امروز درمانده ام. – آه، ای پیشاهنگان!
 من آن انسانم که هرگز نتوانسته است گامی به پیش بردارد،
 بینواترین کارگری که سال هاست دست به دست می گردد.
 با این همه، من همان کسم که در دنیای کهن
 در آن حال که هنوز رعیت شاهان بودیم
 بنیادی ترین آرزومان را در رویای خود پروردم،
 رویایی با آن مایه قدرت، بدان حد جسورانه و چنان راستین
 که جسارت پرتوان آن هنوز سرود می خواند
 در هر آجر و هر سنگ و در هر شیار شخمی که این وطن را
 سرزمینی کرده که هم اکنون هست.
 آه، من انسانی هستم که سراسر دریاهاى نخستین را
 به جست و جوی آنچه می خواستم خانه ام باشد درنو شتم
 من همان کسم که کرانه های تاریک ایرلند و دشت های لهستان
 و جلگه های سرسبز انگلستان را پس پشت نهادم
 از سواحل آفریقای سیاه برکنده شدم
 و آمدم تا «سرزمین آزاده گان» را بنیان بگذارم.
 آزاده گان؟
 یک رویا –
 رویایی که فرامی خواندم هنوز اما
 آه، بگذارید این وطن بار دیگر وطن شود
 – سرزمینی که هنوز آن چه می بایست بشود نشده است و باید
 بشود! –
 سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد.
 سرزمینی که از آن من است.